

۱۴۰۷

عمود آخر

کتاب کاراربعین

ویژه مربیان، مبلغان و فعالان فرهنگی
حوزه نوجوان / دوره متوسطه اول و دوم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عمود آخر

کتاب کار اربعین

تهیه: مرکز فرهنگی تبلیغی آینده سازان
دبیر تولید: حسین رحیمی جونقانی
کارشناس محتوایی: مهدی منتظری
کارشناس هنری: مهدی رزاقی طالقانی
نویسنده بخش پیاده می روم: فاطمه دولتی
طراح و صفحه آرا: داود دادور
ویراستار: الهام اشرفی، نرگس مروجی
هیئت تحریریه: ابوالفضل ابوالقاسمی،
کیا فخر، مریم نصر اصفهانی

مرکز فرهنگی تبلیغی آینده سازان: قم، خیابان
شهید فاطمی، کوچه ۲۷، تقاطع دوم، پلاک ۶۳
تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۳۱۲۱۲

اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان:
تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به سه راه ملک،
کوچه شهید شکوری، پلاک ۸

تمام حقوق محفوظ است



فهرست

مقدمه	۵
روایت اربعین/ نکاتی از چند روایت درباره زیارت امام حسین <small>علیه السلام</small>	۷
پیاده می‌روم ۱ (داستان‌های اربعینی)	۱۱
مهمانی خانوادگی/ ایده‌هایی در موضوع زیارت خانوادگی اربعین	۱۵
پیاده می‌روم ۲ (داستان‌های اربعینی)	۱۹
شباهات اربعین/ تبیین چند شبهه مردم درباره زیارت و راهپیمایی اربعین	۲۳
پیاده می‌روم ۳ (داستان‌های اربعینی)	۳۱
زنان، زیارت اربعین و چالش‌ها	۳۵
پیاده می‌روم ۴ (داستان‌های اربعینی)	۴۱
دختران اربعینی/ روش انتقال مفاهیم اربعینی به دختران با استفاده از سیره حضرت زینب <small>علیها السلام</small>	۴۵
پیاده می‌روم ۵ (داستان‌های اربعینی)	۵۵
زیارت، کلاس تربیت/ مروری بر چیستی زیارت در گفتگو با دکتر ناصر رفیعی	۵۹
پیاده می‌روم ۶ (داستان‌های اربعینی)	۶۹
احکام اربعین/ پرسش‌های فقهی از مقام معظم رهبری در باب زیارت اربعین	۷۳

- پیاده می‌روم ۷ (داستان‌های اربعینی)..... ۷۷
- سه گام تا عرش خدا/ طرح بحث اربعین جهت استفاده در جمع‌های
دانش‌آموزی ۸۱
- پیاده می‌روم ۸ (داستان‌های اربعینی)..... ۸۹
- از چهل تا بی‌نهایت/ نگاهی اجمالی به راهپیمایی اربعین و آثار
اجتماعی سیاسی آن ۹۳
- پیاده می‌روم ۹ (داستان‌های اربعینی)..... ۱۰۷
- فقیهان زائر/ حکایاتی از تشریف پیاده علما به حرم امام حسین علیه السلام ۱۱۱
- پیاده می‌روم ۱۰ (داستان‌های اربعینی)..... ۱۱۵
- انسان اربعینی زمینه‌ساز تمدن مهدوی/ نگاهی به کتاب «اربعین
حسینی، امکان حضور در تاریخی دیگر»..... ۱۱۹
- پیاده می‌روم ۱۱ (داستان‌های اربعینی)..... ۱۲۳



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَالَّذِي يُضَوِّبُ الْمَوْتَ
وَالَّذِي يُضَوِّبُ الْمَوْتَ
وَالَّذِي يُضَوِّبُ الْمَوْتَ
وَالَّذِي يُضَوِّبُ الْمَوْتَ
وَالَّذِي يُضَوِّبُ الْمَوْتَ
وَالَّذِي يُضَوِّبُ الْمَوْتَ
وَالَّذِي يُضَوِّبُ الْمَوْتَ
وَالَّذِي يُضَوِّبُ الْمَوْتَ
وَالَّذِي يُضَوِّبُ الْمَوْتَ

مقدمه

بدون شک، پیاده‌روی اربعین، یکی از مهم‌ترین مراسمات مذهبی جهان است. مراسمی که به جهت گستره بالای شرکت‌کنندگان ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیدا کرده است. و این ابعاد اهمیت این حرکت را بیش از پیش نمایان می‌کند. همچنین از ویژگی‌هایی که این سفر را در نوع خود بی‌نظیر کرده است، هدف مشترک میلیون‌ها انسان با نگرش‌ها و سبک زندگی‌های متفاوت است که همه‌گان را حول خود جمع کرده است. نقطه اشتراکی که، امکان ویژه‌ای را برای تبیین اهداف والای قیام امام حسین علیه السلام به جهانیان ایجاد نموده است. و این هدف چیزی نیست جز بیداری انسان از جهالت‌ها و راهنمایی انسان به مسیر درست انسانیت.^۱

مرکز فرهنگی تبلیغی آینده‌سازان در راستای این هدف مقدس، کتاب کاری را با موضوع پیاده‌روی اربعین برای مبلغین و مربیان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان تهیه و تنظیم کرده است که توشه‌ای کامل و دستمایه‌ای جذاب برای کمک به رسالت تبیینی- تبلیغی این بزرگواران است. کتاب «عمود آخر» با محتوایی شامل روایات اربعین، پژوهش علمی، یادداشت، احکام، سخنرانی، طرح بحث، داستانک و ایده؛ تلاشی در جهت ارائه محتوای ناب و کاربردی برای مخاطب دانش‌آموزی است که به نوعی با این حرکت عظیم همراه شده است. امید که مقبول و مطلوب واقع شود.

پی‌نوشت:

۱ وَ بَدَّلْ مُهَجَّتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ خَيْرَةَ الصَّلَاةِ؛ حسین بن علی، جان و خون خود را در راه تو داد؛ تا بندگان تو را از جهل نجات دهد؛ و آنها را از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند. (زیارت اربعین)



روایت اربعین
نکاتی از چند روایت درباره
زیارت امام حسین علیه السلام

قال ابو محمد الحسن العسكري عليه السلام: عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خُمْسٌ: صَلَاةُ الْخَمْسِينَ، وَزِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ وَالتَّحْتُمُ فِي الْيَمِينِ، وَتَعْفِيرُ الْجَبِينِ وَالْجَهْرُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛

امام حسن عسکری عليه السلام فرمود: نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: پنج‌راه رکعت نماز (نماز یومیه و نمازهای نافله)، زیارت اربعین، انگشتر به دست راست کردن، جبین را در سجده بر خاک گذاردن، بسم الله الرحمن الرحيم را در نماز بلند گفتن.

■ اهمیت زیارت اربعین برای مؤمن به اندازه نمازهای یومیه است.

■ نماز، نمادی برای باور مؤمن به توحید است و زیارت اربعین امام حسین، نمادی برای باور مؤمن به تنفر از ظلم است، همان‌گونه که فرمود: دین چیزی جز دوست داشتن و نفرت داشتن نیست.

إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتَ عَلَى الْحُسَيْنِ (عليه السلام) أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِاللَّيْلِ، وَإِنَّ الْأَرْضَ بَكَتَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالسُّوَادِ، وَإِنَّ الشَّمْسَ بَكَتَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْكَسُوفِ وَالْحُمْرَةَ؛^۲

امام صادق عليه السلام: آسمان تا چهل روز، بر حسین (علیه السلام) خون گریست و زمین تا چهل روز، با [وزش باد] سیاه گریست و خورشید تا چهل روز، با گرفتگی و سرخ شدن گریست.

■ حتی آسمان و زمین و خورشید که جزو جمادات هستند، بر بزرگی و زشتی ظلمی که بر امام حسین رفت، گریستند. این جاست که قرآن می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۳

■ اربعین، روز پایان این غم و اندوه مقدس است؛ غمی که بر بستر علاقه و عشق به امام حسین علیه السلام و دوری جستن از ظالمان واقعۀ عاشورا بنا شده است.

امام صادق علیه السلام: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ مُحْتَسِبًا لَا أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا سُمْعَةً مُخِصَّتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ كَمَا يُمِضُّ الشَّوْبُ فِي الْمَاءِ فَلَا يَبْقَى عَلَيْهِ دَنْسٌ وَيُكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّةٌ وَكُلَّمَا رَفَعَ قَدَمًا عُمْرَةٌ؛^۴

کسی که حسین علیه السلام را از روی حساب و کتاب [برای بهره‌مندی از آن] زیارت کند، نه برای خوشگذرانی و تفریح و نه به جهت کسب شهرت [و فخرفروشی]، گناهانش فرو می‌ریزد، همان‌طور که لباس در آب شسته می‌شود و در نتیجه هیچ آلودگی بر او باقی نمی‌ماند و با هر گامی که بر زمین می‌گذارد، حجّی برایش نوشته می‌شود و با هر قدمی که برمی‌دارد، عمره‌ای برایش ثبت می‌گردد.

■ می‌توان برای تفریح و خوشگذرانی و کسب شهرت و ... به زیارت امام حسین رفت.

■ زیارتی که با هدف بهره‌مندی نباشد، جان انسان را از آلودگی‌ها تطهیر نمی‌کند.

■ زیارت امام حسین عملی است که نهایت بهره‌مندی از آن به نیت انجامش بستگی دارد.

پي نوشت:

- (۱) وسائل الشيعه، ج ۱۰، ص ۳۷۵.
- (۲) بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶، ح ۱۳.
- (۳) سوره اعراف، آيه ۱۷۹.
- (۴) بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۹.



پیاده می‌روم ۱

(داستان‌های اربعینی)

نویسنده: فاطمه دولتی



عضو هفتم

مرتضی، حسین، مهدی، ابوالفضل، متین و من ... شش نفر شده بودیم و پیمان هم که رفیق قدیمی مهدی بود، قرار بود به جمع ما اضافه شود. این سومین سال بود که ما شش نفر با هم می‌رفتیم، البته به جز پیمان که اولین بار بود با ما می‌آمد. کمی غرغر هم کردیم. ما شش نفر اهل بگو و بخند و ساده‌گیری بودیم و دوست نداشتیم ترکیب طوری به هم بخورد که یک ثانیه این سفر را از دست بدهیم. به هر حال سالی یک بار فرصت اربعین رفتن بود و هیچ ریسکی نمی‌خواستیم بکنیم.

به قول این مجری‌های تلوزیون در راهپیمایی‌های مناسبتی، وعده‌گاه ما میان آزادی و ترمینال غرب بود، بلیط به مهران اوکی شده بود و ساعت ۱۰ شب باید حرکت می‌کردیم.

همه جمع شدیم و شوخی و بگو و بخند از همان پای اتوبوس آغاز شد و حتی کار به شوخی با شوfer و شاگرد شوfer هم رسید، اما خب پیمان کمی حیا می‌کرد و من یکی که به او حق می‌دادم. به یک گروه با سابقه چند ساله دوستی نزدیک شدن کمی سخت است و اگر اشتباه کنی احتمالاً به قول معروف دستگاه خواهی شد و بعداً از زیر این برچسب بیرون آمدن خیلی سخت‌تر بود.

در اتوبوس من و ابوالفضل کنارهم نشستیم، حسین و مرتضی کنارهم نشستند و مهدی و پیمان کنارهم، متین هم که وضعیتش مشخص بود، چنان مخ شوfer را زده بود که هر دفعه من از راهرو وسط اتوبوس آن جلو را دیدم، متین فلاسک به دست چایی می‌ریخت و با شوfer و شاگردش غرق صحبت بود. پیمان سرش را روی شیشه گذاشته بود و به بیرون نگاه می‌کرد و در همان حالت خوابش برد.

برای نماز صبح در نمازخانه بین‌راهی پیاده شدیم، بوی بد نمازخانه صدای همه را درآورد، اعتراض همه این بود که چرا مسجد را تمیز نمی‌کنید، چرا جوراب‌هایتان را نمی‌شوئید و ... وسط همین جار و جنجال‌ها، پیمان را دیدم که گوشه مسجد خلوت کرده و نمازش را می‌خواند، انگار نه انگار که اصلاً خبری شده.

به مهران که رسیدیم، پیاده شدیم و تا مرز ماشین دیگری نبود. به ناچار

پیاده به راه افتادیم. در مسیر بحث سیاسی داغ بود و ابوالفضل شده بود صحنه‌گردان و با حرارت زیاد از ناراحتی‌اش نسبت به برخی مسائل اقتصادی می‌گفت. تنها کسی که ساکت بود و در بحث شرکت نمی‌کرد پیمان بود. البته شاید به خاطر هندزفری که در گوش داشت صدای ما را نمی‌شنید؛ احتمالاً بازم با خودش خلوت کرده بود. به مهدی گفتم: چی گوش میدی این رفیقت؟
گفت: قرآن.

با تعجب پرسیدم: قرآن؟ راستش اولین بار بود کسی را می‌دیدم که در پیاده‌روی اربعین قرآن گوش می‌داد.
رفتم کنارش و با اشاره خواستم هندزفری را از گوش بردارد. بعد که برداشت، پرسیدم: شما همیشه دوست داری تکروی کنی یا با ما حال نمی‌کنی؟
گفت: همیشه نه ولی این سفریه سفره خاصه! بعد ادامه داد به کوله‌ام نگاه کن. کوله که نبود یک کیف مدرسه‌ای کوچک که پرپر هم نبود. گفتم: خب؟
گفت: من سبک اومدم که تمرکز کنم روی خودم، روی سالی که از اربعین قبل تا این اربعین گذشت. دوست ندارم وقتی روز از دست بدم، شاید سال بعدی در کار نباشه. توضیحاتش قانع‌کننده بود. اما بیشتر از آن شخصیتش برایم جالب آمد؛ برای همین حرف دیگری نزدم و سعی کردم مثل بقیه پیمان را همین‌طور که هست بپذیرم.

در طول سفر اما همیشه زیر نظرش داشتم. حواسم بود که در مسیر، صف غذا، موقع استراحت و حتی زیارت حواسش جمع و غرق در فکر بود. گاهی هم که فرصت بیشتری برای استراحت داشتیم و خسته نبود سعی می‌کرد به بقیه زائران کمک کند که البته در آن مواقع هم یا در فکر بود و یا زیر لب زمزمه‌ای داشت و یا با هندزفری‌اش قرآن گوش می‌داد. با اینکه خیلی دوست داشتم با او صمیمی‌تر شوم اما نمی‌خواستم مزاحم خلوتش بشوم حالا که دلیل سکوت و گوشه‌گیری‌اش را می‌دانستم.

ما تا صبح اربعین که زیارت کردیم و به سمت مهران به راه افتادیم رفتار پیمان به همین منوال بود. در مسیر بازگشت اما، پیمان رفتارش تفاوت کرد، بیشتر کنار ما بود، می‌گفت، می‌خندید، در بحث‌هایی که حالا به خاطر خستگی کم شور و حرارت بود شرکت می‌کرد. این تغییر رفتارش مرا متعجب کرد، دلم را به دریا زدم و از او پرسیدم: انگار مطمئن شدی که سال بعدی در کار هست؟ خندید. نفس عمیقی کشید و گفت: سبک شدم. واقعا به این خلوت نیاز داشتم حالا که داریم برمی‌گردیم باید برگردم به زندگی عادی، تا سال دیگه هم خدا کریمه.

از آن سفر به بعد پیمان هم شد عضو هفتم سفر اربعین هر سال ما.



مهمانی خانوادگی

ایده‌هایی در موضوع

زیارت خانوادگی اربعین



یکی از ویژگی‌های خاص سفر اربعین این است که بسیاری از مشتاقان زیارت امام حسین علیه السلام به صورت خانوادگی به عراق مشرف می‌شوند و کودکانشان را برای رشد معنوی و تجربه این سفر خاص، با خود همراه می‌کنند؛ به طوری که در مسیر زیارت اربعین حضور کودکان حال و هوای متفاوتی را رقم می‌زند.

البته برای همراه کردن کودکان در سفر اربعین رعایت برخی نکات لازم است تا مشکلی در طول مسیر ایجاد نشود. به همین منظور نکاتی تربیتی را بیان می‌کنیم در خصوص تعامل با فرزندان برای خانواده‌هایی که قصد زیارت اربعین دارند:

❖ ۱. بچه‌ها رو تنها نذارید

بچه‌های کوچیکتون که به شما وابستگی عاطفی دارن پیش اطرافیان تنها نذارید برید سفر. این کار هم ممکنه آسیب‌های روانی براشون به وجود بیاره و هم خاطره خیلی بد از زیارت تو ذهنشون حک کنه. رفتن یکی از دو والد خصوصا مادر هم گاهی همین اثر رو داره. مراقب باشید.

❖ ۲. حس خوب ایجاد کنید

مهم‌ترین هدفتون تو این سفر این باشه که برای بچه‌ها حس خوبی از زیارت و این سفر ایجاد بشه. پس هر چیزی که به این حس خوب آسیب می‌زنه حذف کنید و هر چیزی این حس خوب رو تقویت می‌کنه بهش بهاء بدید مثلا:

- هر جا خوردنی بود و دوست داشتن بگیرن، اجازه بدید بگیرن، مگه برای سلامتی شون ضرر جدی داشته باشه.
- عکس یادگاری زیاد بگیرید.
- تو مسیر با هم شوخی کنید و خوش و بش داشته باشید.
- همش ذکر و دعا نباشه.
- تو راه رفتن زیاد خسته شون نکنید به توانشون توجه کنید.
- آگه بچه‌ها دوست ندارن تو ازدحام جمعیت اونارو نبرید و تو حرم‌ها زیاد نمونید.
- چند جمله عربی ساده برای سلام و احوال‌پرسی و تشکر و سوالات ساده بهشون یاد بدید تا بتونن با عراقی‌ها صحبت کنن. این کار حس خیلی خوبی براشون ایجاد میکنه.

❖ ۳. بازی و سرگرمی رو جدی بگیرید

برای بازی و سرگرمی بچه‌ها در طول سفر فکر کنید و متناسب با علاقه شون برنامه‌ریزی کنید و وسایل لازمو بردارید. چند مثال:

- نقاشی
- بازی با اسباب بازی
- داستان گفتن در طول مسیر
- از خاطرات گذشته تعریف کردن

- مسابقه راه انداختن
- گفتگو در مورد موضوعات جالب

۴. وابستگی به فضای مجازی رو قطع کنید

این سفر فرصت مناسبیه تا اگه خودمون یا بچه‌هامون خیلی به موبایل و فضای مجازی وابسته شدیم ترکش کنیم؛ از این فرصت حتما استفاده کنیم. برای استفاده خودتون برنامه داشته باشید؛ مثلاً روزی نیم ساعت در حد ضرورت سری بزنیم و کارهای ضروری رو انجام بدیم.

۵. در مورد مسائل دینی زیاد توضیح ندید! اگه بچه‌های خرد سال همراحتون دارید زیاد در مورد مسائل دینی براشون توضیح ندید

حتی اگه ازتون سوال پرسیدن فقط یه توضیح مختصر و قانع کننده بدید. گفتن مسائلی که برای بچه‌ها قابل فهم نیست جز دست خورده کردن مباحث و بی میل کردن اونا در نوجوونی اثری نداره.

مابقی این ایده‌ها و نکات تربیتی را در کانال ایتا تبلیغات اسلامی شهرستان یزد بخوانید:
https://eitaa.com/nehzat_yazd/6206

پیاده می‌روم ۲ (داستان‌های اربعینی)



❖ رها، رها، رها من

وقتی داد زدم: «ای وای... دیدی یادم رفت؟» فقط یک ساعت بود که از خانه راه افتاده بودیم. مامان پرسید: «چی جا گذاشتی؟» و من به هر جان‌کندنی بود بغضم را قورت دادم و گفتم: «مقنعه سرمه‌ایم و ساق دست رو.»

بابا «پوف» صداداری کشید و مامان هیچی نگفت. می‌دانستم از نظرشان اتفاق مهمی رخ نداده بود. می‌دانستم اصلاً برایشان اهمیت نداشت که من چقدر دلم می‌خواست در مسیر اربعین آن مقنعه و ساق دست را بپوشم. می‌دانستم و همین هم باعث می‌شد اشک بدود به چشمم. مقنعه و ساق را شسته بودم، پهن کرده بودمشان روی بند رخت بالکن، اما وسط بدوبدوهای جمع کردن وسیله‌های سفر پاک فراموششان کرده بودم.

بغ کرده نشستم توی ماشین و هزار جور نقشه کشیدم که شاید بتوانم توی شهر مهران یک فروشگاه ملزومات حجاب پیدا کنم. آخر من، هروقت خودم را توی بین الحرمین تصور می‌کردم، مقنعه‌ای سرمه‌ای روی سر داشتم و ساق خامه‌دوزی و حالا همه چیز داشت خلاف آرزوهایم پیش می‌رفت. بعد از چند ساعت رانندگی، وقتی رسیدیم مهران، سرتاپا چشم شدم. اما دریغ. در آن شهر شلوغ که هرکسی به فکر پیدا کردن جای پارک بود امیدم ناامید شد. بالاخره بابا توانست توی پارکینگ عمومی یک جای خالی پیدا کند. راه افتادیم به سمت پلی که منتهی می‌شد به مرز که بین چشم چرخاندن‌هایم، زن دست‌فروشی را دیدم که روسری و مقنعه می‌فروخت. آویزان مامان شدم که یک لحظه برویم تا آن طرف خیابان و از بساط زن مقنعه را بخریم، اما بابا با یک چشم‌غره و گفتن: «الان وقت این بازی‌ها نیست.» پرونده خرید را مختومه اعلام کرد.

گمان که نه، یقین داشتم کسی مرا نمی‌فهمد. من دوست داشتم مرتب باشم، یک خوش‌پوش زیبا. توی مدرسه یا کلاس‌های فوق‌برنامه، توی مهمانی یا خرید همیشه سعی می‌کردم روسری، ساق و کفشم را ست کنم. این هماهنگی حال خوبی به من می‌داد، راستش از اینکه دیگران حین برخورد با من، نگاهشان چند لحظه خیره می‌شد به روسری، ساق و کفش هماهنگم کیف می‌کردم. اما در اولین سفر کربلا، در اولین پیاده‌روی عمرم، از تیپ هماهنگ همیشگی فقط کتان‌ی سرمه‌ای داشتم و بس.

ما از مرز رد شدیم. در نجف توقفی کوتاه داشتیم و یک زیارت دلچسب و بعد خودمان را رساندیم به عمود یک. قرار بود خودمان را خسته نکنیم، هر جا نتوانستیم ماشین بگیریم، اما شوری میان جمعیت موج می‌زد که دلت می‌خواست راه بروی. توقف بی‌معنا بود و خسته شدن خنده‌دار. ما می‌رفتیم، بابا گاهی نوحه‌ای زمزمه می‌کرد، مامان گاهی از صف‌های نذری برایمان غذا می‌گرفت و من گاهی دوربین گوشی‌ام را روی چهره‌های آفتاب‌سوخته دخترچه‌هایی ثابت می‌کردم که آب تعارف زائرها می‌کردند یا دستمال‌کاغذی یا عطر.

تاریکی که پهن شد در آسمان، تصمیم گرفتیم استراحت کنیم. موکب‌ها پر بود، شلوغ و پرسروصدا و ما بعد از مدتی جست‌وجو، موکب کوچکی پیدا کردیم که ساده بود، آن قدر ساده که جز موکتی قهوه‌ای و یک کولر آبی چیزی نداشت. کتانی‌های سرمه‌ای را که از پا درآوردم، چشمم افتاد به غباری که نشسته بود رویش. لبخند نیم‌بندی نشست گوشه لبم. واکس سرمه‌ای همراهم بود، اما میلی برای بیرون کشیدنش نداشتم. پس بی‌خیال کوله‌ام را گذاشتم زیر سرم و زل زدم به سقف برزنتی موکب. شب‌های پیش، توی خانه، قبل از خواب موهایم را شانه می‌زدم، پوست صورتم را مهمان یک کرم آب‌رسان خوش‌بو می‌کردم، در بالنتشی که بوی نرم‌کننده از آن بلند بود سر می‌گذاشتم و خاطر جمع از لباس‌هایی که برای کلاس فردا اتو کرده بودم به خواب می‌رفتم. اما حالا... مامان گفت:

«چادرت رو درنمی آری؟» چادر را پیچیدم دورم خودم و جواب دادم: «الان دیگه چادر نیست. پتوئه.»

بعد چشم‌هایم را بستم. تنها چیزی که دیگر برایم اهمیت نداشت، جا گذاشتن مقنعه و ساق دست سرمه‌ای بود. بین‌الحرمین مهم بود، نه لباسی که به تن داشتم. خودم مهم بودم، نه نگاه‌های پرتحسین دیگران به خاطر ظاهر من. من رها بودم از هرچه بست کردن و رنگ و مدل است. چه شده بود؟ شاید معجزه، ولی من خودم را می‌دیدم، خود خود خودم را، شفاف و سبک... توجه داشته باشیم که اربعین تمرینی است برای رهایی از قید و بندهای ظاهری و پرداختن به معنویات.

■ گاهی خوب است به خودمان مرخصی بدهیم و از حساسیت‌مان بر ظواهر زندگی کم کنیم.





شبهات اربعين

تبیین چند شبههٔ مردم دربارهٔ

زیارت و راهپیمایی اربعین

استاد محمدرضا محمدی شاهرودی

در یک طبقه‌بندی می‌توان علوم را با ملاک عقل، نقل، تجربه، کشف و عرفان دسته‌بندی کرد. اگر بخواهیم از منظر متدولوژی به زیارت اربعین نگاه کنیم می‌توان در یک صورت‌بندی علمی و منطقی و در نهایت با خروجی‌های قابل استدلال شباهت اربعینی را نیز با نگاه عقل، نقل تجربه و کشف و عرفان دسته‌بندی و مورد پژوهش قرار داد. با این مقدمه برخی از شباهت با موضوع اربعین را که از طرف مخاطبین پرسیده می‌شود طرح و تبیین شده، با این توجه که برای پاسخ‌گویی به این شباهت مربی نیازمند پژوهش است.

چرا عدد چهل مقدس است؟ ❖

یک موضوع بحث اربعین و چهلم و آثار آن است. در همهٔ ادبیات‌ها به این صورت است که جایگاه عدد چهل با مثلاً عدد سی فرق می‌کند، با عدد پنجاه فرق می‌کند. اینکه چه فرقی بین پنجاه و چهل و سی وجود دارد، در باورها، ادبیات دینی و ادبیات مرسوم و از لحاظ جایگاه ریاضی و عددی می‌تواند مورد بحث قرار بگیرد. چرا عدد چهل تا این اندازه در ادبیات فکری و گفتاری دینی و مرسوم جایگاه پیدا کرده است و هرکسی چهل سالش باشد نشانهٔ این است که به سن کمال رسیده است و...

خلاصه این است که برخی از عددها دو تا جایگاه دارند: یک جایگاه ریاضی که عدد چهل همان چهار ضربدر ده است و یک جایگاه معنوی از این نظر

که عدد چهل کمال را می‌رساند. عدد چهل را می‌توان از منظر آیات و روایات مورد پژوهش قرار داد. در آیات قرآن راجع به اربعین حضرت موسی «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»^۱ و آیات دیگر شاهد مثال داریم و در روایات نیز داریم پیامبر در چهل سالگی به رسالت مبعوث شدند. بررسی اربعین در آیات و روایات می‌تواند دستمایه‌ای برای پاسخ‌گویی به برخی از سؤالات باشد.

❖ چرا اربعین امام حسین علیه السلام مورد تعظیم و تجلیل است؟

در ادبیات دینی ما و در روایات برخی اربعینیات مورد تعظیم و تجلیل قرار گرفته، اما سؤال بر این است که چرا در بین اربعین رحلت و شهادت ائمه اطهار علیهم السلام فقط اربعین امام حسین مورد تعظیم و تجلیل قرار گرفته؟ چرا اربعین پیامبر صلی الله علیه و آله، اربعین امیرالمؤمنین علیه السلام که مقامشان بالاتر است یا دیگر ائمه علیهم السلام راجع بهشان هیچ اربعین نداریم؟ این سؤال از نظر تاریخ یک بحث دارد، از منظر روایات بحث دیگری دارد و از منظر جایگاه اربعین امام حسین علیه السلام و تفاوتش با دیگر موارد نیز دارای مباحث مربوط به خودش است و ظرفیت پژوهش را دارد.

آیا اهل بیت علیهم السلام در اربعین سال اول به کربلا تشریف بردند؟ با توجه به شرایطی که در آن زمان از نظر اسارت، دوری مسافت، وضعیت جسمانی و... برای

اهل بیت علیهم السلام پیش آمده بود می توان سؤال مورد نظر را مورد مطالعه قرار داد. به نظر برخی از علما و مورخین سرهای مقدس در اربعین اول به پیکرهایشان ملحق شده و دفن شهدا در این روز کامل شده است. در مجموع از طرف بزرگان و علما سه چهار قول درباره اربعین مطرح شده، مانند اینکه بعضی قائلند که سال دوم بوده، بعضی گفتند اصلاً اهل بیت کربلا نیامدند، بعضی ها گفتند که در مسیر رفتن به سوی شام از کربلا عبور کردند. این نظرات مختلف موجب شبهه ذهنی مخاطبین می شود که اگر مربی محترم خود را در پاسخ به این سؤال قوی کند جلوی شبهات ذهنی را به صورت مستدل خواهد گرفت. مربی اگر بتواند با پژوهش جواب متقن و قانع کننده ای به مخاطب بدهد و همان طور که برخی از علما قبول دارند ثابت کند همان سال اول و در اربعین اول اهل بیت به کربلا آمدند یکی از وجوه استحباب زیارت اربعین را ثابت کرده است.

❖ آیا راهپیمایی اربعین وجه شرعی، عرفی و یا... دارد؟

مسئله این است که اصلاً راهپیمایی اربعین وجه شرعی دارد یا نه؟ آیا وجه شرعی دارد تا میلیون ها انسان دو روز، سه روز، چهار روز به قول بعضی ها وقتشان را تلف کنند. این بحث را از جهات مختلفی می توان مورد مطالعه قرار داد. یکی از ابعاد مهم که می تواند ذهن پرسؤال مخاطب را به تحلیل منطقی و اقناعی برساند این است که دشمن چرا این قدر به پیاده روی اربعین می تازد و چرا این شبهه را این قدر بزرگ می کند. این در حالی است که در جهان مرسوم است که یک عده به هر دلیلی

راهپیمایی کنند و کسی ایرادی به حرکت آن‌ها نمی‌گیرد. مثلاً برای راهپیمایی برهنگان، هیچ‌کسی نمی‌گوید خب چرا این‌ها برهنه شدند و چرا راهپیمایی می‌کنند؟ از این حرکت‌های جمعی در دنیا پر است و کسی اصلاً به آن اعتنایی نمی‌کند. اما به این راهپیمایی چقدر حمله می‌کنند و چقدر به آن می‌تازند؟ به نظرم به ابعاد چرایی راهپیمایی اربعین از نظر شرعی و عرفی و شعائری، مناسکی و... می‌توان در قالب یک مقاله علمی پژوهشی پرمحتوا پرداخت.

❖ آیا پیاده‌روی و زیارت اربعین شرک است؟

موضوع بعدی سوءاستفاده تفکر وهابیت از راهپیمایی اربعین با مطرح کردن شرک در زیارت‌ها و تبرک‌ها و به‌ویژه راهپیمایی اربعین است. آن‌ها می‌گویند فقط برای دو تا مسجد انسان می‌تواند سفر کند، یکی مسجدالحرام و دیگری مسجدالنبی و غیر از این دو به هر طرفی برای زیارت سفر و راهپیمایی کند شرک است. در این‌گونه شبهات مخاطب بیشتر خود وهابی‌ها و برخی از اهل سنت و برخی از روشنفکر مآب‌های خودمان هستند که باید جوابشان با استدلال داده بشود.

❖ آیا زیارت و پیاده‌روی اربعین کاری جدید و ساخته شیعیان است؟

چه بسا عده‌ای می‌گویند که شیعیان یا حاکمیت ایران چیزی به نام زیارت و

پیاده‌روی اربعین را در سال‌های اخیر باب کرده است، درحالی‌که در گذشته ائمه و علمای دین این شیوه و جایی نفرمودند این کار را انجام دهید. برای پاسخ‌گویی به این دست شبهات مربی نیازمند پژوهش در سیره امامان علیهم‌السلام و بعد هم علمای سلف است.

چرا هزینه راهپیمایی اربعین را خرج فقرا نمی‌کنند؟

یکی از شبهات امروزی که به‌ویژه از طرف سلبریتی‌ها مطرح می‌شود این است که آیا بهتر نیست هزینه‌هایی که صرف راهپیمایی اربعین و این موکب‌ها و پذیرایی‌ها می‌کنند صرف فقرا بشود و فقرشان برطرف بشود؟ این جنس از شبهات را دو دسته مطرح می‌کنند:

دسته اول افراد جاهل و ظاهربین و کم‌اطلاع و با قدرت تحلیل ضعیف و تحت تأثیر سلبریتی‌های وطنی و... دسته دوم دشمنان آگاه و مغرض که با هدف و نقشه هستند و می‌دانند چه کار می‌کنند. امروزه به این شبهه به طرق مختلف جواب داده شده است.

نکته: به نظر می‌رسد اگر مربیان محترم در پژوهش خود به پیاده‌روی اربعین با نگاهی کلان بنگرند و ابعاد مذهبی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تبلیغی و... آن را با مطالعه و تحقیق علمی برای مردم و مخاطبین خود تبیین کنند بسیاری از شبهات پیش‌آمده قابل حل و هضم است. امروز اربعین یک

مسئله فقط مذهبی و انجام یک زیارت به صرف ثواب نیست. پیاده‌روی اربعین یک مسئله سیاسی است، یک اهرم قدرت برای شیعه است، یک مؤلفه اقتدار برای مذهب اهل بیت و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام است که این را دشمنان خوب فهمیدند، درحالی‌که خود ما هنوز به این مسئله حیاتی و جایگاه آن واقف نیستیم و نمی‌دانیم چه جایگاهی برای پیروان اهل بیت: در دنیا محقق می‌کند. اینکه انسان عاشقانه شب و روز راه می‌رود و در هوای گرم و سرد این همه به خودش زحمت می‌دهد ابعادی مختلف و قابل بررسی دارد. این مطالعات ظرفیت برگزاری نشست‌ها و تألیف کتاب‌ها و مقالات علمی تحقیقی، علمی پژوهشی دارد.

منبع: نشریه محراب، شماره ۵، امور مساجد استان تهران

پی‌نوشت:

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۲





يا أيها المظلوم
يا أيها المظلوم
يا أيها المظلوم
يا أيها المظلوم

پیاده می روم ۳ (داستان های اربعینی)



وسواسی عزیز ❖

برای چندمین بار می گویم روی در حمام و با صدای آرام صدا می زنم: «عزیز، تموم نشد؟» و جواب می گیرم: «الان می آم!»

گوشه حیاط خانه می نشینم. دو هفته پیش وقتی از کلاس زبان برگشتم خانه، مامان گفت قرار شده عزیز هم با ما راهی پیاده روی اربعین شود. وارفتم، عزیز مادر مامان است، مهربان و لطیف و شیرین زبان. اما یک عیب بزرگ دارد و آن وسواس است. مامان بزرگ حتی استکان های تمیز خانه خودش را قبل از آب خوردن می شوید، معتقد است شاید کمی غبار روی استکان نشسته باشد که با چشم غیرمسلح قابل دیدن نیست. من یقین داشتم عزیز آدم این سفر نیست، مامان و بابا هم با من هم نظر بودند، اما عزیز مرغش یک پا داشت: «من هم می آم.»

ما با عزیز عازم شدیم و حالا اولین روز سفر است. قرار است چند ساعتی در خانه یکی از اهالی کوفه استراحت کنیم و بعد به طور رسمی پیاده روی مان آغاز بشود. از همان لحظه ورود به خانه، وسواس عزیز عود کرد. غذای صاحب خانه را که نخورد و فقط با آن بازی کرد، سرش را روی بالش‌تشان گذاشت و گفت خسته نیستم و بعد بند کرد به حمام رفتن و اصرار پشت اصرار که تو باید پشت در حمام بنشینی تا کارم تمام شود، مملکت غریب است و خانه غریبه و... من قبول کردم، اما الان بیشتر از نیم ساعت است که دارد گرد سفری را که هنوز آغاز نشده از تنش می‌شوید. زن و دختر صاحب خانه هر چند دقیقه با لبخند و فارسی دست و پا شکسته می‌پرسند: «چیزی نمی‌خواید؟» و من به سختی می‌خندم که: «نه... الان تموم می‌شه.» خوب می‌دانم چند نفر از مهمان‌های دیگر خانه هم قصد دوش گرفتن دارند، اما...

هوای گرم را به سینه می‌کشم و دوباره می‌گویم روی در «عزیز تموم نشد؟»

و این بار در کمال تعجب در باز می‌شود. لپ‌های پرچین و چروک عزیز گل انداخته و موهای حنایی‌اش از زیر چارقد مشکی برق می‌زند. خوشحال پشت می‌کنم به او تا برویم داخل خانه که می‌گوید: «صبر کن عزیز، باید لباس هام رو بشورم.» بی معطلی اشاره می‌کنم به گوشه حیاط: «ماشین لباس شویی دارن. مخصوص زائرهاست.» نمکی می‌خندد: «گره شو می‌کنه عزیز. لباس رو باید با دست شست.» مغزم می‌جوشد، تشت و صابون نویی

را که برای زائرها گذاشته‌اند برمی‌دارد، زنی از توی خانه سرش را می‌آورد بیرون و می‌پرسد: «حمام خالی نشد؟» ضربان قلبم می‌رود روی هزار. لبم را به دندان می‌گیرم، دلم می‌خواهد داد بزنم، هوار بکشم، اما به جای هر حرفی می‌دوم درون خانه و می‌ایستم مقابل مامان که دارد کوله‌اش را مرتب می‌کند. صدایم بالا می‌رود: «بلند شو مامان. آبروم رفت. تو رو خدا برو عزیز رو از حموم بیار بیرون. خدایا... چقدر من بدبختم، آخه این چه سفریه؟ آخه این چه وضعیه؟ یکی نیست به عزیز بگه تو که این قدر سخته مگه مجبور بودی پای پیاده بیای کربلا؟» مادر دعوتم می‌کند به نشستن. دستم را می‌گیرد: «آروم تر دختر. می‌فهمم. همه حرف‌ها ت رو می‌فهمم. ولی بیا به جور دیگه بهش نگاه کنیم.»

واقعاً نمی‌توانم به شستن لباس‌ها توی تشت، نگاه دیگری داشته باشم، اما مامان ادامه می‌دهد: «پای پیاده عزم کربلا کردیم که چی؟ که رشد کنیم، وگرنه می‌شد هوایی یا توی یه وقت دیگه هم رفت زیارت امام حسین. صبوری خیلی سخته، ولی وقتی برای آب، غذا، جای خواب، حمام و... توی صف می‌مونی، وقتی رنج راه رفتن رو به جون می‌خوری و صبر می‌کنی تا به حرم برسی، انگار داری رشد می‌کنی. رشدی که خودت ازش بی‌خبری. مگه چند دقیقه منتظرش موندی؟ مگه شستن لباس‌هاش چقدر طول می‌کشه؟ ظرف صبرت بزرگ نبود که سر رفتی، وجود عزیز توی این سفر، خیلی چیزها رو برای ما سخت کرده، ولی شاید رسالت عزیز اینه که صبر ما رو بالا بیره!»

هنوز دارم از خشم می لرزم که مامان بلند می شود.

لبخند می زند و می گوید: «من می رم پیشش. تو یه کم استراحت کن.»

او می رود و من فکر می کنم. به رنج های این سفر، به ظرف صبرم، به عزیز، به رشد...

■ تلاش کنیم بار مراقبت از هم سفرانمان را خودمان به دوش بکشیم.

■ رسیدگی به نیازهای هم سفران مسن، هر قدر هم زیاد باشد، وقتی دیگر هم سفران کمک کنند، آسان تر شده و سریع به پایان می رسد.





زنان، زیارت اربعین
و چالش‌ها
معرفی یک پژوهش علمی



راهپیمایی اربعین به عنوان یکی از مهمترین مراسمات اجتماعی-سیاسی-مذهبی جهان تشیع اهمیت بسیاری دارد؛ در راستای توسعه و ترویج این سنت حسنه شناخت خلأها و رفع نیازهای بانوان که نیمی از جمعیت این راهپیمایی را به خود اختصاص می‌دهند ضروری است. این پژوهش از روش‌های تحقیق کیفی برای شناسایی موانع و چالش‌های حضور بانوان استفاده نموده است که برخی از این موارد در ذیل اشاره گردیده است.

چالش‌های زیرساختی

■ عدم امکان زیارت امام حسین علیه السلام در روز اربعین:

تمام افرادی که با وجود سختی‌های متعدد در این مسیر گام نهادند حق زیارت بقاع متبرکه را دارند؛ ولی از آنجایی که برای این امر برنامه ریزی انجام نشده است به دلیل جمعیت زیاد و عدم کنترل و نظارت بر مسیرهای منتهی به حرم و امکان برخورد با نامحرم برخی بانوان از این فیض عظیم محروم می‌مانند.

■ اختصاص قسمت کمتر ضریح مخصوص بانوان:

علیرغم جمعیت قابل توجه زائرین خانم و همراه داشتن کودکانشان غالباً قسمت زیارتی ضریح، صحن‌ها و اماکن متبرکه برای خانم‌ها کمتر از آقایان است و این تبعیضی است که هیچ‌گونه نمی‌توان آن را توجیه کرد. این امر

باعث ازدحام و شلوغی زیادی می‌شود که در نتیجه آن برای تعداد زیادی از زائرین امکان زیارت فراهم نمی‌شود و یا ازدحام زیاد منجر به مشکلات عدیده‌ای در قسمت بانوان می‌شود.

■ عدم اختصاص مسیرهای خاص جهت تردد بانوان:

بزرگترین و حادثترین مشکل بانوان در این سفر مقدس و علت مخالفت عده‌ای با حضور آنان در این کنگره‌ی جهانی برخورد بانوان با مردان نامحرم است که این امر ناشی از عدم اختصاص مسیرهای خاص جهت رفت و آمد بانوان در مرز و در طول مسیر پیاده‌روی است. در واقع عده‌ای به جای اندیشیدن چاره برای رفع این مانع به حذف صورت مسئله پرداخته و این مشکل را دلیل بر مخالف حضور بانوان در این مراسم دانسته‌اند. با جداسازی راه‌ها و اختصاص مسیرهایی جهت رفت و آمد آنان و یا اختصاص ساعت‌هایی برای زیارت مخصوص بانوان می‌توان این مشکل را به نحو احسن حل کرد.

❖ چالش‌های مدیریتی

■ کمبود و یا نبود امکانات بهداشتی تمیز و قابل استفاده:

مسئله کمبود سرویس‌های بهداشتی و استحمام و عدم رسیدگی به وضعیت بهداشت در مرز، مسیر پیاده‌روی و همچنین در شهرهای زیارتی اعم از کربلا،

نجف، کاظمین و سامرا هست. بی توجهی به این مسئله باعث بروز مشکلاتی از جمله بیماری های عفونی در بانوان و کودکان می شود.

■ ضعف برگزاری نماز جماعت برای بانوان:

برگزاری نماز جماعت مخصوص آقایان بدون در نظر گرفتن فضای مناسب برای بانوان و بی توجهی به صفوف طولانی نمازهای جماعت که در نتیجه منجر به ادغام شدن دو نماز جماعت مختلف در قسمت بانوان می شود و بی توجهی به این مسئله توسط ائمه جماعت و خدایمی که مسئول برگزاری نمازهای جماعت هستند باعث شده در مواقعی کلیه نمازهای بانوان در یک صحن و یا حرم باطل شود که این مسئله باید در سال های آتی مورد توجه قرار گیرد.

❖ چالش های فرهنگی

■ مخالفت و عدم رضایت همسران و خانواده ها:

همانگونه که واضح است بانوان برای سفر نیاز به اذن همسر دارند. یکی از چالش هایی که بانوان با آن مواجه هستند مخالفت و نارضایتی شوهر برای سفر است. وجود افراد کلاهبردار و کاروان های ناامن برای سفر، سختی مسیر و برخورد با نامحرم و ... از جمله موارد نگرانی خانواده ها برای بانوان است. این

سخن که «اربعین جای بانوان نیست» نشان از چالش‌های فرهنگی که پشت این دیدگاه نهفته است را دارد که هر ساله شیوع بیشتری پیدا می‌کند.

■ فرهنگ‌سازی نشدن حضور بانوان:

مردانه دانستن پیاده‌روی اربعین یکی دیگر از مشکلاتی است که در جامعه رواج یافته است که نتیجه‌ی آن اختصاص کاروان‌های زیادی به آقایان و مشکل همسفری برای بانوان با حضور کودکانشان است و باعث نگرانی و مخالفت خانواده‌ها برای حضور همسران و یا دختران در این حماسه عظیم شده است.

اصل این پژوهش علمی را در لینک زیر بخوانید:

https://www.jscm.ir/article_135269.html





پیاده می‌روم ۴ (داستان‌های اربعینی)



❖ زائر نه یک حرف بیش؛ نه یک حرف کم

به‌ردیف نشستیم روی صندلی‌های پلاستیکی که جلوی موکشان گذاشته‌اند و حرکت زائرها را تماشا می‌کنیم؛ هیچ‌کس حرفی از رفتن نمی‌زند و من خوب می‌دانم که خستگی امان همه را بریده و غرور مردانه اجازه اقرار نمی‌دهد.

درست در همین لحظه، مردی با دشداشه مشکی، چفیه و عقالی بر سر و عصای کنده‌کاری شده چوبی می‌ایستد جلوی بابا و می‌گوید: «أَهْلًا وَسَهْلًا وَمَرْحَبًا، تَفَضَّلْ مَبِيتَ! تَفَضَّلْ!» مکث بابا را که می‌بیند دست می‌اندازد زیر بازویش و اشاره می‌کند به پشت موکب‌ها. پسری جوان پیش می‌آید، هم‌سن و سال ما است. نگاهی به یکدیگر می‌اندازیم و بابا می‌پرسد: «بریم خونه شون؟» همه موافقیم. مرد ما را به دستِ پسر می‌سپارد و خود می‌رود

سراغ زائرهای دیگر. پسر راه می‌گشاید و از پشت موکب‌ها عبور می‌کنیم و می‌رسیم به کوچه‌ای تاریک، ظلمات است همه‌جا. پسر پیش می‌رود و ما دنبالش. مردانه عازم شده‌ایم، من و بابا و همکار بابا و دو پسرش و حالا در دومین روز پیاده‌روی می‌خواهیم مهمان خانه کسی باشیم که هیچ نمی‌دانیم کیست و خانه‌اش کجاست، در کوچه خاکی و پیچ‌درپیچ، جلو می‌رویم که خوف می‌ریزد به دلم، به خاطر همین با صدای بلند می‌پرسم: «پس خونه شون کجاست؟ کجا داره می‌بره ما رو؟» و جوان انگار فارسی می‌فهمد که می‌ایستد، برمی‌گردد سمت ما، در تاریکی نمی‌توانم جزئیات صورتش را ببینم، اما صدایش رنگ خنده دارد و با فارسی دست‌وپاشکسته می‌گوید: «ایرانی ترسو بود؟» و ادامه می‌دهد: «منزل قریب. تعال، تعال... لا تذعر.» حرفش خونم را به جوش می‌آورد، ایرانی و ترس؟ بابا سری برای من تکان می‌دهد و راه می‌افتد، من اما می‌چسبم به عماد؛ پسر همکار بابا و می‌گویم: «دیدی چی گفت به ما؟» عماد که همیشه پایه من است، جواب می‌دهد: «حالش رو می‌گیریم علی جون، ترسو ما هستیم یا شما که امام حسین رو تنها گذاشتید؟ همین‌ها بودن دیگه، اجدادشون!»

حرفش را تأیید می‌کنم، بگذار برسیم، میان خانه‌شان باید چنان حرفی به او بزنم، چنان خرابش کنم که خشمم آرام بگیرد. یک نفر نیست حالی‌اش کند پسر جان اگر ما ایرانی‌ها نبودیم داعش شما را قتل عام می‌کرد... اگر امثال حاج قاسم که ایرانی بود دل به دریا نمی‌زد و کمکتان نمی‌کرد که اوایل، حالا

ما شدیم ترسو؟ دندان می فشارم بر هم. عماد زمزمه می کند: «غمت نباشه. بذار برسیم...» و می رسیم. به حیاطی درندشت و خانه ای نوساز درونش. پا که درون حیاط می گذاریم، صدای موتوربرق بالا می رود و بعد نور می پاشد همه جا، پیرمردی ریش سفید آغوش می گشاید برایمان. با سلام و احترام بالای خانه جایمان می دهند. سفره می اندازند و سینی های رنگارنگ غذا می چینند از این سر تا آن سر. بعد ظرف آب می آورند تا دست بشوییم. قبول نمی کنیم و خودمان را می رسانیم به شیر آب.

سفره که جمع می شود، چای عراقی است و باد خنک کولر. پیرمرد با انگشت اشاره می کند به پسر جوان که ما را ماساژ بدهد. پسر هم با روی گشاده می آید سمتمان. نگاهی می اندازم به عماد. بابا و همکارش می خوابند، وقتش است با یک جواب دندان شکن تلافی حرف جوان را سرش در بیاورم، اما او همان طور که دستان آفتاب سوخته اش را روی پشت بابا می فشارد سر برمی گرداند سمت من و می گوید: «شنو اسمک؟» بعد ریز می خندد و می گوید: «انا مسلم.»

می خواهم اسمم را بگویم که می ایستد پشتم، شانه هایم را می فشارد، من اگر جای او بودم غرورم اجازه نمی داد زائری خسته و عرق کرده را بی هیچ مزد و منتی ماساژ بدهم. من توی توپره ام تا دلت بخواهد جواب دارم برای اینکه به او ثابت کنم، ما ایرانی ها ترسو نیستیم، ولی اینجا جای جواب دادن نیست، جای بحث های سیاسی، جای حال گیری و ضایع کردن... شاید مسلم

لحظه‌ای اشتباه کرده، شاید هم شوخی کرده با ما. هرچه هست، حالا او میزبان است و ما مهمان و هر دو زیر پرچم امام حسینیم، حالا چه ایرانی باشیم، چه عراقی، چه ترسو چه شیربیشه...

پس دست استخوانی‌اش را می‌فشارم و می‌گویم: «علی!»

■ فراموش نکنیم که هدف این سفر، زیارت امام حسین علیه السلام است. یادمان نرود که ایشان ابداً انسان مغروری نبودند. چقدر خوب است که ماهم سعی کنیم خودمان را به او شبیه کنیم؛ حداقل تا پایان این سفر.





دختران اربعینی

روش انتقال مفاهیم اربعینی به دختران
با استفاده از سیره حضرت زینب علیها السلام

مریم نصر اصفهانی، پژوهشگر

«انقلاب اسلامی زن‌ها را از گوشه‌خانه‌ها به میدان و صحنه اجتماع آورد، ولی بعد از انقلاب روی این موضوع تمرکز نشده که چه برنامه‌ای برای آن‌ها داشته باشد، ولی ما برای آن‌ها برنامه داریم.» این‌ها سخنان رویل گریکت (مسئول میز ایران در سازمان سیا در سال‌های پس از فوت امام راحل تا ۱۳۷۸) در مصاحبه با یک روزنامه ایتالیایی است. گفته‌های او و امثال او نشان می‌دهد که دشمن در جهت تغییر هویت زنان مسلمان تلاش می‌کند و برنامه‌ریزی برای حفظ هویت شیعی با تکیه بر الگوهای همچون عقیده بنی‌هاشم اهمیت‌ی دوجندان می‌یابد. البته باید توجه داشت که تنها با استفاده از آن الگوها نمی‌توان مفاهیم اربعینی را به نسل جدید به‌ویژه دختران منتقل کرد، ما نیاز داریم به روش‌ها و مهارت‌هایی دست بیابیم که با توجه به شرایط امروز و مقتضیات زمان این مفاهیم را ابلاغ کند. در ادامه با توجه به سیره حضرت زینب علیها السلام روش انتقال مفاهیم حسینی و اربعینی به دختران جوان را مرور می‌کنیم.

❖ عمل‌گرایی و بسنده نکردن به شعار

یکی از روش‌های زینب علیها السلام در رساندن پیام حسین علیه السلام، تبلیغ با عمل بوده است. وقتی اسرا را وارد کوفه کردند، مردم کوفه از روی ترحم به اطفال و اسیران نان و خرما می‌دادند. حضرت حتی، حاضر می‌شود نان و غذای خود را بین بچه‌ها تقسیم کند و سه روز یا بیشتر چیزی نخورد، ولی اجازه نمی‌دهد ذره‌ای از صدقه را تناول کنند.

■ اهداف تربیتی: تقویت ایثار و صبر و درک معنای کرامت

■ **پیشنهاد تربیتی:** مربی می‌تواند اردویی یک‌روزه ترتیب دهد و از قبل برای پیگیری، تمرین و تحقق اهداف تربیتی از پیش تعیین شده برنامه‌ریزی نماید. برای تمرین صبر و ایثار در اردو می‌توان از دختران ابتدایی و متوسطه اول و دوم در اردو دعوت به عمل آورد. مربی با نقشه ذهنی خود می‌تواند در دو سه برنامه سختی را به دختران بچشانند و بستر تمرین ایثار و صبر را برای آن‌ها فراهم کند. مثلاً پس از بازی و تفریح که دانش‌آموزان تشنه و گرسنه می‌شوند در هنگام صرف ناهار مقدار غذا کمتر از تعداد دانش‌آموزان در نظر گرفته شود. در این حالت دانش‌آموزان کوچک‌تر احساس نیاز و صبر کمتری دارند. با این بهانه می‌توان بستری مناسب جهت تمرین صبر و ایثار نسبت به کوچک‌تر را برای دختران متوسطه دوم فراهم آورد. این موقعیت‌سازی بهانه‌ای مناسب برای بیان سیره تربیتی حضرت زینب علیها السلام هنگام اسارت است.

نکته:

- در این تمرین اردویی بیان فداکاری‌های حضرت زینب در اسارت با شیوه‌ای نو، ماهرانه، کوتاه، گویا و البته تأثیرگذار باشد.
- توجه داشته باشیم مدت زمان مرور سیره حضرت زینب کوتاه و با

- ایجاد پرسش‌هایی باشد که قرار است آن سؤالات در گعدهٔ عصرانه یا شبانه مورد بحث بین دانش‌آموزان به‌همراه مربی قرار بگیرد.
- در این میان از معرفت‌افزایی دانش‌آموزان ابتدایی غافل نشویم و از سختی کودکان در ماجرای کربلا و اسارت برایشان بگوییم و در نتیجه‌گیری هر داستان آن‌ها را مشارکت دهیم.
- در این تمرین اردویی باید طاق‌ت دانش‌آموزان در نظر گرفته شود و مدت‌زمان گرسنگی آن‌ها نباید طولانی شود.
- در نظر داشته باشیم پس از این سختی برای دانش‌آموزان خوراکی‌های دلچسب و مفید در نظر بگیریم.

تقویت دیدگاه هویتی و توحیدی

جملهٔ معروف «ما رأیت الا جمیلاً» در پاسخ به طعنه‌زنی ابن‌زیاد، نشانهٔ ایمان و توحید قوی حضرت زینب علیها السلام است. حضرت در ادامه می‌فرمایند: «هولاء رجال کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم». همچنین بیان جمله «اللهم تقبل منا قلیل القربان» در مواجهه با پیکر سیدالشهدا، نشانهٔ صبر و توکل ایشان است. بیان قصص انبیا و اهل‌بیت: خود درس توحید است.

- اهداف تربیتی: شناخت هویت دخترانه، ثبات قدم در هویت، نگاه توحیدی
- پیشنهاد تربیتی: جهت تقویت روحیه استقامت و دفاع از هویت دخترانه

برابر فتنه‌های زمانه و افراد غرض‌ورز، مرور گفت‌وگوی حضرت زینب علیها السلام با ابن زیاد ملعون و مرور شیوه و کلام دختر امیرالمؤمنین علیه السلام در دفاع از آرمان‌های دینی در قامت یک زن می‌تواند الگو و شیوه قابل بومی‌سازی برای دختران امروزی باشد. برای تقویت این روحیه می‌توان برنامه‌هایی کوتاه‌مدت و بلندمدت را طرح‌ریزی کرد. این برنامه‌ها را می‌توان در قالب موارد زیر به اجرا گذاشت:

- برگزاری جلسات قرآن و مرور سوره‌هایی با مضامین نکات معرفتی و هویتی موردنیاز دختران مانند سوره نور و...

- دیدن کلیپ خاطرات هویت‌ساز مادران، همسران، خواهران و دختران شهدا.

- خواندن کتاب به صورت دسته‌جمعی با سوژه زنان موفق مسلمان در صدر اسلام، انقلاب، دفاع مقدس.

- دعوت از زنان موفق علمی، کارآفرین، فرهنگی و... محله یا شهر و ایجاد زمینه گفت‌وگوی دختران نوجوان و جوان مسجدی با او.

- برگزاری جلسه دعا و مناجات هفتگی ویژه دختران نوجوان و جوان با هدف تقویت انس با خدا و اهل بیت و بیان معارف و احکام موردنیاز دختران.

- دعوت از اساتید فن جهت برگزاری کلاس‌های سبک زندگی دخترانه با هدف تقویت هویت فردی و اجتماعی دخترانه در دختران نوجوان و

جوان.

- برگزاری جلسات پرسش و پاسخ آزاد جهت تقویت روحیه پرسشگری و تقویت تفکر و خردورزی دخترانه با موضوعاتی مانند اعتماد به نفس، غرور دخترانه خوب یا بد، کی به ازدواج فکر بکنم؟، ...

❖ توصیه به صبر و مقاومت

حضرت زینب علیها السلام، فرزندان خود را در روز عاشورا، مهیای رفتن به میدان کرد و آن‌ها را ترغیب به شهادت نمود و در شهادت آن‌ها بی‌تابی نکرد. در زیارت‌نامه آن حضرت می‌خوانیم: «لقد عجبت من صبرک ملائکه السماوات»

اهداف تربیتی: از خودگذشتگی در مال و جان، اعتماد به وعده‌های خدا.

پیشنهاد تربیتی: برای تمرین گذشتن از خواسته‌های خود به دو شرط باید توجه نمود: ۱- جلب رضایت الهی ۲- اعتماد به وعده‌های خدا.

مربی برای تقویت روحیه از خودگذشتگی و اعتماد به خدا در نوجوانان و جوانان دختر می‌تواند کارهای زیر را بدون چشمداشت انجام دهد. در انجام این کارها به صورت هنرمندانه می‌توان بذل و بخشش در سیره حضرت زینب علیها السلام را به دختران انتقال داد.

- پویش اهدای یک عروسک به دختران نیازمند.

- پویش اهدای یکی از لباس‌هایی که نیاز نداریم به دخترانی که نیازمند

هستند.

- پویش انجام همه کارهای مادرم در روز جمعه.
- اردوی یک‌روزه به سرای سالمندان جهت کمک به خانم‌های سالمند.
- در این اردو دختران از وقت خود، توان جسمی خود، هنر تکلم خود، هنرهای فردی موردنیاز یک سالمند مثلاً دوخت یک دستکش بافتنی در همان اردوی یک‌روزه و هدیه آن به یکی از سالمندان، تمیز کردن محیط و جای سالمندان و... استفاده می‌کنند.
- برگزاری جلساتی جهت ساخت نمایشنامه با الهام از مرور برش‌هایی از سیره و تاریخ زندگی حضرت زینب با رویکرد از خودگذشتگی.

عزاداری کردن ❖

یکی از اثرگذارترین روش‌ها در سیره حضرت زینب علیها السلام عزاداری بر سیدالشهدا علیهم السلام است. ایشان با بیان عباراتی همچون: «وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه... لیست السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت علی السهل» و با ناله‌های جان‌سوز «وا محمده صلی علیک ملائکة السماء، هذا حسین مرمل بالدماء مقطوع الاعضاء و بناتک سبایا» و موارد مشابه آن، ضمن عزاداری مردم را به دادخواهی و هشدار درونی برای پرهیز از همراهی با ستمگر دعوت می‌کنند.

■ اهداف تربیتی: انس با اهل بیت و جلسات روضه و بی تفاوت نبودن

■ پیشنهاد تربیتی: برای ارتباط و ارادت قلبی با اهل بیت علیهم السلام می بایست از ظلمی که بر آن ها رفته مطلع و ناراحت بود. این ناراحتی بین محب و محبوب طبیعی است و اگر نباشد رشته حب شکل نخواهد گرفت و یا گسسته خواهد شد. حب و دوستی یک مسئله قلبی است و دوستی اهل بیت قلب نوجوان و جوان را نشانه می رود و آن را آباد می کند. برای آبادانی قلب دختران به وسیله روضه و بیان مصائب امام حسین علیه السلام موارد زیر پیشنهاد می شود:

- جلسه مقتل خوانی در روز عاشورا با توضیحات ویژه دختران. باید توجه شود که در مقتل خوانی می بایست عبارات گزیده و انتخابی و مناسب درک مخاطب باشند.

- پس از جلسه از دختران بخواهیم دل نوشته ای تقدیم به حضرت زینب علیها السلام نوشته و نمایشگاهی کوچک از آن ها در مسجد ایجاد کنیم.
- تهیه عکس نوشت از عبارات روضه گونه حضرت زینب علیها السلام توسط دختران و انتخاب و تقدیر از بهترین اثر با برپایی نمایشگاهی کوچک از عکس نوشت ها.

- در ایام محرم و صفر به ملاقات مادران و خواهران شهید رفته و روضه کوتاه از مصائب حضرت زینب را بخوانیم (حتی از روی کتاب مقتل به صورت دکلمه) و در صورت امکان از مادر و خواهر شهید بخواهیم

خاطراتی آموزنده را از شهید خود نقل کنند.

-از جمله شیوه‌های مدبرانه آن حضرت، سیاه‌پوش نمودن محمل‌ها بود. چنان‌که فرمود: «اجعلوها سوداء حتى يعلم الناس، انا فی مصیبة وعزاء لقتل اولاد الزهراء». می‌توانیم از دختران در سیاه‌پوش کردن قسمت بانوان مسجد استفاده نماییم.

منبع: نشریه محراب، شماره ۵، امور مساجد استان تهران



آسمان از صکبر دلبرز شد



پیاده می‌روم ۵ (داستان‌های اربعینی)



❖ از فاصله تا فاصولیه!

بوی گازوئیل اتوبوس دارد خفه‌ام می‌کند. مرز آن‌قدر شلوغ بود که وقتی بابا گفت: «این ماشین می‌بره نجف، فقط بوی گازوئیل می‌ده، سخت‌تون نیست؟» همه با هم گفتیم: «نه!» تا زودتر برسیم به حرم امیرالمؤمنین. اما حالا پشیمانیم. لااقل من از اعلام موافقتم پشیمانم. لحظه‌ای چشم‌هایم را می‌بندم، شاید سردردم بهتر شود که محیا سقلمه می‌زند به پهلویم: «خوابی محنا؟ اونجا موکبه. ببین... غذا هم می‌دن.»

موکب! نام موکب، چشم‌هایم را گرد می‌کند. همیشه نامش را شنیده‌ایم و حالا در اولین سفر اربعینمان، قبل از رسیدن به طریق، یک موکب وجود دارد که منتظر ما است. راننده انگار مثل ما گرسنه و تشنه است که می‌زند کنار و با همان فارسی دست و پا شکسته حالی‌مان می‌کند خیلی طولش ندهیم. مردی

هم سن و سال بابا، می آید به استقبالمان. صاحب موکب است انگار و مدام می گوید: «هلا بیکم زوار حسین»

خوشحالم، سردردم را فراموش کرده ام، تیزی آفتابی را که عمود می خورد به سرم نمی بینم. بعد از چند سال اصرار، بابا رضا داده به این سفر، دلم مالش می رود و می ایستیم توی صفی که چندان بلند نیست. گردن می کشم و می پرسم: «به نظرتون غذا چیه؟»

صف جلو می رود و نوبت می رسد به ما، با ذوق دست دراز می کنم برای گرفتن ظرف غذا، اما با دیدن محتویات توی ظرف، ذوقم مثل بستنی زیر آفتاب، آب می شود. لوبیاسفید پخته را با رب قاتی کرده اند و ریخته اند روی برنج، همین و همین.

بابا، مامان و محیا بی خیال دنیا می نشینند روی صندلی های پلاستیکی جلوی موکب و مشغول خوردن می شوند. به خودم نهیب می زنم «حالا یه قاشق بخور...» می نشینم کنارشان و قاشق را پر می کنم از برنج و لوبیا، یعنی یک تکه گوشت پیدا نمی شد بریزند توی این غذا؟ شامه ام پر می شود از عطر ادویه های مختلف، انگار ده جور ادویه ریخته اند درونش، از هر کدام یک قاشق سرپر. مزه پلو و لوبیا که می پیچد توی دهانم، هیچ به دلم نمی چسبد. اشتهایم کور شده. بابا و مامان راهی سرویس بهداشتی می شوند، محیا هم توی کوله پی چیزی می گردد. بهترین فرصت است؛ ظرف غذا را برمی دارم و با چهره درهم پرتش می کنم زیر صندلی. دارم

زیر لب غر می‌زنم به کج‌سلیقگی عراقی‌ها که سنگینی نگاهی را حس می‌کنم. سر که می‌چرخانم، نگاه خیره‌مردی را که به استقبالمان آمد می‌بینم. تپش قلب می‌گیرم، لب می‌گزم، مرد نگاه می‌گیرد از من و محیا می‌پرسد: «غذات رو خوردی؟»

زمزمه می‌کنم: «نه...»

بابا که صدایمان می‌کند، بلند می‌شویم برای رفتن سمت اتوبوس، محیا دوباره می‌پرسد: «غذات رو نخوردی؟ اولین نذری امام حسین بود ها.» کاش محیا حرف نزند، کاش هیچ چیز نگوید، بابا می‌رود سمت مرد برای تشکر. اما مرد بازویش را می‌فشارد و او را می‌کشد سمت خودش. خدای من... حتماً دارد گله می‌کند، می‌گوید این چه طرز تربیت بچه است؟ اصلاً چرا غذا گرفتیم؟ من که توی همان نگاه اول فهمیدم غذایشان باب دلم نیست. کاش غذا را می‌دادم به بابا یا مامان، اصلاً چرا ریختمش دور؟

روی صندلی اتوبوس که جاگیر می‌شویم، بابا هم خودش را می‌رساند به ما. منتظرم حرفی بزند و بی‌نزاکتی‌ام را به رخم بکشد، اما صدایش را می‌شنوم که می‌گوید: «بهم گفت توی طریق، عمود ۳۲۰ یه موکب دیگه هم دارن. زنش و دو تا دخترهاش همین پشت غذا می‌پزن، مادر و خواهر و برادرهاش اونجا توی مسیر. این غذایی که خوردیم اسمش بود فاصولیه، یه غذای عراقیه. خدافوت بده بهشون.»

سرم را می‌چسبانم به پشتی صندلی، می‌خواهم چشم‌هایم را ببندم که محیا دوباره می‌پرسد: «تو غذات رو نخوردی؟ پس چی کارش کردی؟»

بغضم را قورت می‌دهم. چهره زن و دختران مرد را تصور می‌کنم. ایستاده‌اند جلوی شعله اجاق، توی این گرما، عرقی که می‌ریزند، تلاشی که می‌کنند... و بعد پرت کردن ظرف غذا را به یاد می‌آورم زیر صندلی... دوباره بوی گازوئیل می‌آید، سردردم اوج می‌گیرد، من در چشم برهم‌زدنی زحمتشان را هدر دادم! خدمات موکب به زائران لطف است نه وظیفه پس به جای متوقع بودن متشکر باشیم.

■ فراموش نکنیم که سفر اربعین یک سفر تفریحی نیست.



الَا يَا أَهْلَ الْعَالَمِينَ جَدِّي الْحَسِينُ قَتَلُوا وَعَظَمْنَا



زیارت، کلاس تربیت

مروری بر چیستی زیارت

در گفتگو با دکتر ناصر رفیعی

شاید بعضی بپرسند فلسفه زیارت چیست و به چه منظور میلیون‌ها انسان باید هزینه کنند و به زیارت امام رضا علیه السلام در مشهد و به زیارت ائمه علیهم السلام در مدینه بروند؟ امام همه جا حضور دارد و دور و نزدیک ندارد. آیا با سلام دادن، زیارت حاصل نمی‌شود؟ درباره این نوع سؤالات با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر ناصر رفیعی، خطیب توانمند کشوری گفتگویی داشتیم که تقدیم می‌شود.

❖ ابتدا درباره اصل زیارت، قدری برای ما توضیح دهید. آیا زیارت حتماً باید حضوری باشد؟

زیارت، کلاس تربیت است و متن‌های زیارت که از معصومین به دست ما رسیده‌است، محتوای آموزشی این مدرسه و کلاس است. ما مراکز زیارتی متعددی داریم؛ از زیارت خانه خدا گرفته تا قبور ائمه معصومین و رسول گرامی اسلام. سؤال این است که چرا باید به زیارت آنها برویم؟ برای این سؤال چند جواب می‌توان ارائه داد:

بخشی از آیات قرآن به ما می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۱. ای مردم تقوا داشته باشید و با صادقین باشید. نمی‌گویید در زمان حیاتشان با آنها باشید، بلکه می‌گویید همیشه با صادقین باشید. صادقین یعنی کسانی که از نظر اعتقادی و رفتاری معصوم هستند. از معصوم روایت

داریم: «نَحْنُ الْصَادِقُونَ»^۲، منظور از صادقون معصومین هستند. در قرآن آمده: اگر کسی از خدا و پیامبر اطاعت کند، با پیامبران و شهدا و راستگویان همنشین می‌شود.

یکی از مصادیق با ائمه بودن، زیارت آنها است؛ وقتی ما به حرم امام رضا علیه السلام می‌رویم، با امام رضا علیه السلام هستیم، وقتی به حرم پیامبر می‌رویم، با پیامبر هستیم. در روایت آمده با اینکه آن شخص از دنیا رفته و جسم او آنجاست، ولی روح و چهرهٔ برزخی او سر مزارش حضور دارد. افراد زیادی می‌پرسند پدر ما از دنیا رفته است و او را در تهران دفن کرده‌اند و من در مشهد هستم، می‌شود همان جا فاتحه بخوانم و سر مزارش بروم؟ و چرا بر سر مزار رفتن تأکید شده است؟ زیرا آنجا که جسد دفن است روح هم در آنجا حضور دارد. در روایت آمده است ملائکه به قبور ائمه، می‌آیند. یکی از مکان‌هایی که ملائکه حضور دارند، قبور ائمه است و خود معصوم در آنجا نظارت دارد.

در زیارت امام رضا علیه السلام می‌خوانیم: تو داری مرا می‌بینی، صدای مرا می‌شنوی و جواب سلام مرا می‌دهی. پس ما به زیارت می‌رویم تا با ائمه باشیم.

امام رضا علیه السلام فرمودند: هرکس نسبت به امام وظیفه‌ای دارد و یکی از نشانه‌های وفاداری به امام، زیارت بارگاه اوست. فردی خدمت امام صادق علیه السلام رفت و گفت: مدتی است نتوانسته‌ام به زیارت جدّ شما بروم و در زیارت، کوتاهی کرده‌ام. امام فرمود: کار بسیار بدی کردی. تو می‌توانستی زیارت بروی و نرفتی.

اگر از ما نبودى و با ما ارتباط نداشتى، اصلاً به تو توجه نمى‌کردم. آیا سزاوار نيست كسى را زيارت كنى كه خدا و انبيا و ملائكه او را زيارت مى‌كنند؟ زيارت يك موضوع رايج و معمول بوده است. حضرت فاطمه عليها السلام دائم به زيارت قبر حمزه سيدالشهدا مى‌رفتند و زيارت مى‌کردند.

امام حسين عليه السلام شب‌هاى جمعه به مزار برادرش، امام حسن عليه السلام مى‌رفت و زيارت مى‌کرد. اميرالمؤمنين سر مزار مادرش، بنت اسد مى‌رفت و زيارت مى‌کرد. اين مطالب كه مى‌گويم در منابع اسلامى است، نه فقط در منابع شيعه. پيامبر در مسافرتى كه از مدينه داشتند سر مزار مادرشان آمنه رفتند و زيارت كردند.

در روايت است: كسى كه امام اول ما را زيارت كند مثل اين است كه حضرت مهدى را زيارت كرده است، يا اگر كسى به زيارت امام رضا عليه السلام برود مثل اين است كه به زيارت امام اول رفته است، زيرا همه آنها نور واحد هستند.

آيا درباره زيارت امام زادگان هم مى‌توانيم چنين توصيفات و دلایلى را بيان كنيم؟

از زيارت امام زادگان و شخصيت‌هاى كه در شهرها و روستاها دفن هستند، حتى علما و بزرگان و نوادگان ائمه هم غافل نشويم، به هر حال اين بزرگواران، يا منسوب به امام هستند يا اصحاب امام هستند مثل مالك اشتر، عمارياسر،

سلمان، یا علما و بزرگانی هستند که برای ترویج فرهنگ ائمه تلاش کرده و قلم زده‌اند مثل مرحوم ابن بابویه و شیخ صدوق یا افرادی مثل فضل بن شاذان و اباصلت که قبرشان در خراسان است و سال‌ها در کنار امام بوده‌اند. قبور اینها هم باید مورد توجه باشد. نقل شده است که یکی از علما وقتی به مدائن که نزدیک بغداد است، رفت، دید قبر سلمان و حذیفه (از یاران امیرالمؤمنین) خراب شده است و دید بدن سالم است. ایشان لب‌های حذیفه را بوسید و گفت حتماً این لب‌ها به دست‌ها و بدن امیرالمؤمنین خورده است و حضرت را بوسیده است. شخصیت‌هایی مثل شیخ کلینی و شیخ طوسی که در حرم ائمه دفن هستند یا بعضی که در نجف دفن هستند، باید به زیارت این قبور هم توجه بشود.

❖ آداب ظاهری زیارت چگونه است تا حق زیارت ادا شود؟

آداب دو دسته‌اند؛ یک دسته آداب عام که می‌توان آن را آداب معنوی یا باطنی زیارت، نامید. دیگری آداب ظاهری زیارت است که در منابع ما آمده است. در ارتباط با زیارت، سه محور اساسی و آداب معنوی وجود دارد. یکی مسئله معرفت است که خیلی بر آن تأکید شده است. امام صادق علیه السلام به شخصی به نام ابراهیم فرمودند وقتی می‌آیی حج و عمره انجام بدهی، آن را با معرفت انجام بده و اگر با معرفت انجام بدهی، هر قدمی که برمی‌داری به آن، ده

حسنه می دهند. در روایتی آمده حتی اگر به زیارت مؤمن می روید، با معرفت بروید. فردی از امام صادق علیه السلام پرسید: منظور از اینکه با معرفت به زیارت نوه ما که در طوس دفن است، بروید چیست؟ امام فرمود: معرفت یعنی معتقد باشی که اطاعت از این امام لازم است.

معرفتی که می گوئیم، مراتب دارد. یک مرتبه معرفت، اعتقاد به امامت آن امام است؛ اعتقاد به اینکه ایشان حجت خدا و معصوم است.

مرتبه بعدی معرفت، حقوقی است که امام برگردن ما دارد. امام از ما چه می خواهد که رضایت او را فراهم کنیم؟ یعنی در واقع در مسیر آنها گام برداشتن است.

نکته دوم در مورد آداب معنوی زیارت، تشکر از توفیق زیارت است. وقتی ما به زیارت امام حسین علیه السلام می رویم، می خوانیم: خدا را شکر که مرا به ولایت تو هدایت کرد و به من توفیق داد که پایم به کربلا برسد. خود توفیق زیارت پیدا کردن، شکر می خواهد یعنی وقتی انسان نگاهش به حرم امام رضا علیه السلام می افتد بگوید خدایا شکر که از میان این همه انسان به من توفیق آمدن به زیارت دادی که پولم اینجا هزینه بشود.

سومین مورد از آداب معنوی، ترک محرّمات است. زیارت به معنای اعراض و دوری است. کسی که دارد زیارت می رود گویی دارد از دنیا اعراض می کند، از عالم ماده و جسم دوری می کند و به محیط روحانی می رود.

❖ دربارهٔ دوری از محرمات در زیارت بیشتر برای مان بگوئید.

در زیارت معصومین و پیامبر، کسی در مورد امور دنیایی صحبت نمی‌کند و همه دارند زیارت می‌خوانند و اشک می‌ریزند. زیارت نوعی ارتباط قلبی با آن معصوم است، زیارت نوعی پیوند با صاحبِ قلب است. کبوتر با کبوتر باز با باز. معصوم کسی است که در عمرش مرتکب گناه نشده است، پس من که به زیارت معصوم می‌روم باید بدحجاب نباشم، دروغ نگویم، معصیت نکنم، به نامحرم نگاه نکنم، با مال حرام به زیارت نروم. روایت داریم که اگر کسی به زیارت خانهٔ خدا برود و در وسایلش پرچم یا علامت حرامی باشد، وقتی مُحرم می‌شود و می‌گوید «اللهم لبیک»، خطاب می‌شود «اللبیک» از تو پذیرفته نیست. احمد اسحاق قمی از نیشابور خدمت امام عسکری علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام پول می‌بردند تا پول را به دست امام بدهند. امام می‌فرمودند من این را قبول نمی‌کنم، این حق فلانی است. پس زیارت باید با مال حلال باشد. باید آن‌گونه که آنها دوست دارند به زیارت برویم.

حالا بگوئید ما که نمی‌توانیم اینها را انجام بدهیم، پس زیارت نرویم. خیر، سعی کنید این کارها را انجام بدهید و توبه کنید. استغفرالله بگوئید و بعد به زیارت مشرف بشوید. خودمان را با معصوم انطباق بدهیم.

تکلیف کسانی که می‌خواهند به زیارت بروند ولی نمی‌توانند چیست؟

در مفاتیح آمده است: «زیارت از راه دور». فردی خدمت امام صادق علیه السلام رفت و گفت: من دوست دارم به زیارت امام حسین علیه السلام بروم. امام فرمود: زیر آسمان برو و رو به قبله سه مرتبه بگو: «صلی الله علیک یا ابا عبدالله»، تو در ثواب زیارت شریک می‌شوی. در تولد و شهادت ائمه معصومین مقید باشید دو رکعت نماز بخوانید و به روح آن معصوم هدیه کنید. مثلاً امشب شب اربعین است، دو رکعت نماز بخوانید و به امام حسین علیه السلام هدیه کنید و بگویید: یا ابا عبدالله. با این کار، اسم من جزو زائران ثبت می‌شود. ممکن است آن نمره‌ای که زائر کربلا می‌گیرد، من نگیرم ولی بخشی از ثواب زیارت را می‌برم. وقتی جابر بن عبدالله انصاری در شب اربعین به کربلا آمد، گفت: ما در ثواب شهادت حسین و یارانش با آنها شریک هستیم. من از پیامبر شنیدم که هرکس هر قومی را دوست داشته باشد با همان قوم محشور می‌شود. گاهی دوست داریم روز اربعین در کربلا باشیم و وقتی تلویزیون کربلا را نشان می‌دهد، اشک ما جاری می‌شود، ما در ثواب شریک هستیم. زیارت از راه دور در مورد هر معصومی ممکن است. انسان دو رکعت نماز بخواند و هدیه کند، ان شاء الله در ثواب زیارت شریک می‌شود.

به عنوان سؤال آخر، قدری دربارهٔ زیارت امام حسین علیه السلام در روز اربعین توضیح بدهید.

اربعین یعنی چهل روز بعد از وفات یا شهادت کسی. این مسئله اولین بار در جریان کربلا مطرح شده است. در مورد امام حسین علیه السلام داستان اربعین مطرح است و زیارت‌نامهٔ خاصی برای ایشان مطرح شده است. این زیارت را امام صادق علیه السلام انشا کرده‌اند. در روایتی آمده مؤمن چند علامت دارد؛ یکی از آنها زیارت اربعین است. پس یکی از نشانه‌های مؤمن، زیارت اربعین است. ثواب زیادی بر این زیارت مترتب است. روز اربعین در کربلا دو اتفاق مطرح است؛ اتفاق اول، آمدن اولین زائران بر مزار ابا عبدالله است که آنها جابر بن عبدالله انصاری و عطیه هستند. او خودش یک مفسر قرآن است. جابر هم از اصحاب رسول خداست و از کسانی است که وقتی امام به کوفه آمد با امام صحبت کرد. او برای زیارت امام حسین علیه السلام آماده شد. غسل کرد و لباس مرتب پوشید. قبر مثل امروز معلوم نبود و صحن و سرا نداشت. خاک و بیابان بود. او کنار قبر رفت و قبر را تشخیص داد. در آنجا زیارت‌نامه‌ای را خواند که این زیارت‌نامه در منابع هست. به ابا عبدالله سلام داد و سه بار الله اکبر گفت و حتی کنار قبر بیهوش شد. وقتی به هوش آمد، فریاد زد: «یا حسین حبیبی یا حسین».

جریان دیگر، آمدن اهل بیت است که بعضی نوشته‌اند اهل بیت از

شام آمدند و به زیارتِ قبر ابا عبدالله رفتند. پیشنهاد می‌کنم این زیارتِ دو صفحه‌ای را که در مفاتیح است، بخوانید. وقتی آفتاب می‌زند و روز می‌شود، هرکجا هستید شروع به خواندن این زیارت کنید که در این زیارت، فلسفهٔ قیام ابا عبدالله آمده است. این همان مسئلهٔ تربیتی زیارت‌نامه است. خدایا حسین ما خونس را داد برای اینکه جامعه را از جهل و گمراهی نجات بدهد. خیلی‌ها در مورد قیام امام بحث کرده‌اند ولی زیباترین مضمون در همین کلمه آمده است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند حسین شهید شد تا دو بیماری را در جامعه ریشه‌کن کند؛ یکی جهالت و دیگری ضلالت. این دو بیماری همواره جوامع را زمین زده است. اگر برادران یوسف، یوسف را در چاه انداختند، به خاطر جهالت بود. یوسف به آنها گفت شما جاهل هستید. اگر قوم موسی گوساله پرست شدند، به خاطر جهالت و نادانی آنها بود. پس یکی از علت‌های قیام امام، جهل‌زدایی بود که اتفاقاً موفق شد.

* با اقتباس از برنامهٔ سمت خدا

پی نوشت:

(۱) سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۱۹.

(۲) شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، ج ۲، ص ۵۰۶.

پیاده می‌روم ۶ (داستان‌های اربعینی)



مهمان که مزاحم نیست ❖

بابا که گفت از طریق العلما بریم، هیچ موافق نبودم. دلم می‌خواست از همان مسیری برویم که سال گذشته رفته بودیم، اما بابا معتقد بود طریق العلما صفای دیگری دارد. پدر و پسر زدییم به دل جاده و بعد از گذر از مرز و زیارت نجف، راه افتادیم سمت طریق العلما. سرسبز بود و خلوت. فرات دیده می‌شد و نخل‌های خرما همه جا بود. موکب زده بودند، اما کم. هر چند صد متر چند موکب بود برای پذیرایی و استراحت و اگر می‌خواستی یک شب، توقف داشته باشی باید خود را به خانه‌ی یکی از اهالی می‌رساندی، اهالی که خانه‌هایشان را کرده بودند موکب زائران اباعبدالله.

شب اول خسته از پیاده‌روی مردی میان‌سال، استخوانی و بالابلند، ما را به خانه‌اش دعوت کرد. از آب و غذا و حمام بگیر تا ماشین لباس‌شویی

و ای فای، همه چیز مهیا بود برای راحتی ما. خانه بزرگ بود و زائرها دسته‌دسته برای استراحت می‌آمدند. من گوشی به‌دست، دراز کشیده بودم در ایوان خانه‌شان و همین‌طور گوشی به‌دست چرخ می‌زدم در فضای مجازی که مرد میان‌سال به طرفم آمد. نمی‌توانستم خودم را از زمین بکنم، پس همان‌طور درازکش به او لبخند زدم. سری برایم تکان داد و چند لحظه بعد با لیوانی پر از شربت و بشقابی انجیر مقابلم ایستاد. ظرف را از دستش گرفتم و خواستم با سر تکان دادن‌های پشت‌هم از او تشکر کنم که پرسید: «با کی آمدی؟» فارسی بلد بود. به بابا که تازه خوابش برده بود اشاره کردم و گفتم: «پدرم.»

لبخند زد و رفت. هنوز خیلی دور نشده بود که تقریباً داد زدم: «من می‌خوام بخوابم. به بابام بگو برای نماز و شام بیدارم نکنه.» مرد دستش را به تأیید بالا برد و رفت. نگاهم را دوختم به خرماهای نرسیده روی نخل و بعد خوابم برد.

بیدار که شدم، بابا گرم صحبت با زائره‌های دیگر بود. مرا که دید، حرفش را قطع کرد و گفت: «نمازت داره قضا می‌شه.»

خودم را جمع‌وجور کردم، وضو گرفتم و ایستادم به نماز. سلام نماز را که دادم، ته دلم ضعف رفت. بابا که دید زل زده‌ام به او با چشم و ابرو پرسید: «چی شده؟» زمزمه کردم: «غذا.»

اخم کرد و شنیدم که گفت: «سر شب سفره انداختن به چه بزرگی. الان چه وقت شامه؟»

از بابا آبی برای من گرم نمی‌شد. مگر نه اینکه مهمان بودیم در خانه مرد و او باید هر ساعت از شبانه‌روز، نیازمان را برطرف می‌کرد؟ پس باید به دنبال او می‌گشتم. بلند شدم، خودم را رساندم به حیاط، نبود.

رفتم سمت ورودی خانه، باز هم نبود. ناامید برمی‌گشتم سمت بابا که او را دیدم، با چند مرد دیگر نشسته بود به صحبت. مرا که دید، لبخند زد. پیش رفتم و گفتم: «غذا ندارید؟ مهمون شما هستیم ها.»

لبخند از چهره‌اش رفت، بلند شد و راه افتاد سمت خانه. فهمیدم می‌رود برایم غذا بیاورد. دلم غنچ رفت از اینکه تا این حد تحویلیم گرفته بود، صدایم را بالا بردم: «من می‌رم حمام و زود می‌آم.»

خستگی‌ام را زیر دوش آب گرم ریختم کف حمام. بیرون که آمدم قبراق بودم، لباس‌های چرک را زدم زیر بغلم که از راه رسید. لباس‌ها را از دستم گرفت و هلم داد سمت ایوان خانه. سفره‌ای پهن بود برای یک نفر، اما رنگارنگ. مرغی کامل، وسط یک دیس برنج، با میوه و ماست و نان. لقمه اول را نخورده بودم که نگاه سنگین بابا مرا به خود آورد.

سر که بلند کردم گفت: «خجالت هم خوب چیزیه. رستوران مگه اینجا؟ چی گفتی به اون آقا مگه؟»

- همون مرد لاغره رو می گی؟

بابا غرید: «بزرگ عشیره شونه، کل این خونه و زندگی برای اونه، ده تا مثل تو زیر دستش کار می کنن. مرد لاغره؟ اگر بیدار بودی می دیدی چطور احترامش می کردن.»

قاشقی برنج گذاشتم به دهان، بابا پرسید: «لباس چرک هات کجاست؟ بده همراه لباس های خودم بشورم.»
من من کنان گفتم: «دادم به مرد لا...»

صورت بابا شد رنگ انار. پشت کرد به من. صدایش پیچید توی ایوان: «آبروم رو بردی. تو مهمونی یا مزاحم؟»

از سنگینی حرف بابا، غذا پرید توی گلویم، به سرفه افتادم، من یک مهمان مزاحم بودم!

■ رعایت احترام میزبان از مهم ترین اصول اخلاقی است که یک پیرو امام حسین علیه السلام باید رعایت کند.



احکام اربعین

پرسش‌های فقهی
از مقام معظم رهبری
در باب زیارت اربعین



در آستانه فرارسیدن سالگرد اربعین حسینی و مراسم پرشکوه راهپیمایی این روز، دفتر استفتائات حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، مجموعه‌ای از احکام و نظرات فقهی دربارهٔ زیارت اربعین را مطابق با فتاوای معظم‌له منتشر کرده است. برخی از این پرسش‌های فقهی به شرح ذیل است:

۱. با توجه به مسائل روز، آیا زیارت اربعین در این برهه از زمان واجب است؟
۲. حکم اخذ روایید برای زیارت اربعین چیست؟
۳. با توجه به سفارش‌های ائمه: و ثواب زیارت اربعین، مادر ۶۵ ساله این جانب علاقه‌مند به سفر زیارت اربعین است. اما از آنجا که اخیراً بیمار بوده‌اند به علت ضعف جسمی و به علت احتمال عود بیماری و سخت‌تر شدن بیماری در صورت عود آن، اطبا ایشان را از این سفر منع کرده‌اند. حکم سفر ایشان برای زیارت اربعین چیست؟
- همچنین مادر بزرگ این جانب نیز علاقه‌مند است، ولی زانورد دارد. آیا در صورت احتمال عقلایی تشدید درد پا این سفر جایز است؟
۴. من دانشجوی ترم آخر دانشگاهم. دوست دارم برای اربعین عازم کربلا شوم؛ مطمئناً پدرم به خاطر شلوغ بودن در حین اربعین و برخی مسائل دیگر اجازه نمی‌دهد. آیا می‌شود بدون اطلاع خانواده حرکت کرده و در حین سفر به آن‌ها اطلاع دهم؟

۵. فردی که به خویشان و یا دوستان بدهکار است آیا می‌تواند به زیارت اربعین مشرف شود؟

۶. خانمی هرساله روز اربعین نذر پخت غذا دارد امسال قصد پیاده‌روی اربعین داشته و روز اربعین در عراق است تکلیف و نحوه‌ی ادای نذرش چگونه است؟

۷. من با چند نفر از دوستان برای ایام اربعین پولی را جمع کرده‌ایم که مقداری از آن باقی مانده و تا اربعین دیگر بلااستفاده است و فقط به شرط استفاده از اربعین جمع شده است؛

- آیا می‌شود این پول را به عنوان سپرده در بانک گذاشت و از سود حاصل از آن برای اربعین سال دیگر استفاده کرد؟

- در حال حاضر در حساب قرض‌الحسنه است، آیا قرض‌الحسنه بانک مشکل دارد؟

۸. مقداری پول برای لیوان، چای، قند و... توسط مردم جهت برگزاری مراسم اربعین اهدا شده که کمی از آن باقی مانده است. آیا می‌شود مقدار باقی مانده را جهت برگزاری مراسم ابی عبدالله علیه السلام در بقیه‌ی طول سال مصرف نمود یا باید نگه داشته و جهت مراسم اربعین سال آینده استفاده گردد؟

۹. آیا وضو گرفتن با آب معدنی که برای زوار اربعین نذر شده و مشخص نشده که برای خوردن است یا کار مشخص دیگر و نذر عام زوار است، اشکال دارد؟

منبع: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=38084>



این قافله عزم کربلا دارد

سعد الشهدا هم با خانواده آمده بود.

مشایة الأربعین

راهپیمایی اربعین

پیاده می‌روم ۷ (داستان‌های اربعینی)



اربعین رستوران‌ها بسته‌اند ❖

چشم‌هایم را که باز می‌کنم، درد بدی می‌پیچد توی شکمم، می‌خواهم داد بکشم، اما سرم را فرومی‌برم توی بالشت و به خودم نهیب می‌زنم: «تو مردی بابا، آروم.» اما لاف مردی هم نمی‌تواند، دردم را خاموش کند. انگار سنگ داغ انداخته‌اند توی معده‌ام، هی تکانش می‌دهند، تکان، تکان، تکان...

می‌نشینم، بالشت را روی شکمم فشار می‌دهم، می‌ایستم، دولا دولا راه می‌روم، اما آفاقه نمی‌کند. معده‌ام سوراخ شده به حتم که این چنین می‌سوزد. می‌خواهم بابا را بیدار کنم از خواب که چیزی درون شکمم می‌جوشد و بعد تهوع و زردابه‌ای که می‌ریزد روی موکت موکت.

چشم‌هایم را می‌بندم، از درد یا شرم می‌نالم: «بابا...»

بیدار که می شوم، قطره های سرم زردرنگ از درون شلنگ قل می خورد پایین و می روند توی رگم. بابا توی چادر هلال احمر ایستاده کنار تختم و لبخند می زند. دکتر تا می بیند بیدار شده ام خودش را می رساند به ما.

- به به. بیدار شدی بالاخره. خب پسر جان بگو ببینم الان حالت چطوره؟

از آن سوزش عجیب و غریب معده خبری نیست. اما دوست دارم چشم هایم را ببندم و یک دل سیر بخوابم. دستاتم جان نداشتند انگار و هنوز دلم می خواهد محتویات نداشته معده ام را بالا بیاورم.

دکتر سرعت سرم را بالا می برد و دوباره می پرسد: «خب بگو ببینم چی خوردی امروز؟»

آخرین چیزی که خوردم یک کباب ترکی چرب و چیلی بود. از آن ها که عطرش مستت می کند و هی دوست داری لقمه ای دیگر بگیری و لقمه ای دیگر و قبل از آن دو تا فلافل، یک پرس ماهی و برنج، کمی بامیه و خرما و دوغ، دوغ شتر، دوغ شتر نعنائی، نه یک لیوان، بیشتر از ده لیوان.

دکتر سرش را به گوشم نزدیک می کند: «مسموم شدی. پسر خوب، درسته اینجا تنوع غذا زیاده و غذا هم فراونه. ولی آدم باید به خودش رحم کنه. به این معده بی چاره اش.»

بعد سری به تأسف تکان می دهد برای من و می رود سراغ بیماری دیگر.

تا سرم تمام شود، از فرصت استفاده می کنم و خودم را می زنم به خواب.

قبل از اینکه راهی شویم، از پیش نماز مسجدمان شنیدم که آدم باید طول مسیر، بیشتر از هر وقتی به فکر اصلاح خودش باشد. توسل کند، ذکر بگوید، به خودش و کارهایش فکر کند. کم بخورد و سبک حرکت کند. ولی... ولی برعکس شنیده‌هایم عمل کردم. انگار کنترلم را از دست داده بودم، از خودبی خود شده بودم و مقابل غذاها هیچ اراده‌ای از خود نداشتم.

دکتر که سوزن سرم را می‌کشد بیرون، تکه پنبه‌ای پشت دستم می‌گذارد و می‌گوید: «فشار بده.»

می‌نشینم و رو به بابا می‌کنم: «می‌تونم راه برم، بریم.»

شانه‌ام را می‌فشارد.

– هوا خیلی گرمه. توأم حالت چندان مساعد نیست. الان به زور داروهایست که بهتری. مامانت هم دل‌نگرانته. بهتره باقی راه رو با ماشین بریم. برسیم کربلا و زیارت و بعدش هم برگردیم سمت مرز.

همه چیز را خراب کرده‌ام. سفر مامان و بابا را هم. برنامه‌مان این بود کل مسیر را پیاده روی کنیم. برنامه‌مان این بود پای پیاده برسیم کربلا و فقط به خاطر اشتباه من همه چیز دود شد و رفت هوا.

بابا شرمندگی‌ام را که می‌بیند دستم را می‌گیرد تا بلند شوم از روی تخت و آرام می‌گوید: «فکرش رو نکن. نذری آقام اباعبدالله خوش مزه‌ست. تو تقصیری نداری.»

اما هم من، هم خودش خوب می‌دانیم که مقصرم. نذری، یک پرس، نذری یک لیوان، نذری یک لقمه... وقتی برای جبران وجود ندارد. پس با غمی که روی شانه‌ها سنگینی می‌کند از چادر هلال احمر می‌زنیم بیرون، مامان به طرف من می‌آید و بابا لب جاده و دست بلند می‌کند: «کربلا...»

■ بهتر است در این سفر فقط روی هدف «زیارت با پای پیاده» متمرکز شویم. حواسمان باشد که نذورات و حواشی سفر تا جایی خوب است که مانع کیفیت زیارت ما نشود.





سه گام تا عرش خدا

طرح بحث اربعین جهت استفاده

در جمع‌های دانش آموزی

حجت الاسلام ابوالفضل ابوالقاسمی، پژوهشگر

ایده شروع ❖

از ژمیله، یکی از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علی علیه السلام، روایت شده: در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام سخت بیمار شدم. کم‌کم بهبود یافتم و روز جمعه‌ای احساس کردم کمی سبک شده‌ام. با خود گفتم: بهترین کار این است که امروز غسل کنم و به مسجد بروم و پشت سر امام علیه السلام نماز بخوانم، و این کار را کردم.

وقتی که امام علیه السلام در مسجد جامع کوفه بر فراز منبر نشست، همان بیماری بازگشت. پس از اینکه امام علیه السلام از مسجد بیرون رفت، پشت سرش راه افتادم. نگاهی به من کرد و فرمود: تو را افسرده می‌بینم، دریافتم که بیماری که با خود گفتمی کاری بهتر از این نیست که غسل کنی و برای نماز جمعه در مسجد حاضر شوی و با ما نماز بخوانی و کمی احساس سبکی کردی و وقتی که نماز خواندی و من به منبر رفتم، بیماری ات بازگشت!

رمیله گوید: به امام علیه السلام عرض کردم به خدا سوگند، از داستان من، یک حرف کم و زیاد نکردی.

حضرت فرمود: ای رمیله! هیچ مؤمنی بیمار نمی‌شود، مگر اینکه ما هم به خاطر او بیمار می‌شویم و اندوهی به او نمی‌رسد، جز اینکه ما هم اندوهگین می‌شویم و هیچ دعایی نمی‌کند، مگر اینکه برایش آمین می‌گوییم و هرگاه ساکت باشد، برایش دعا می‌کنیم.

رميله گوید: عرض کردم این مسئله نسبت به کسانی است که در این شهر با شما ساکن هستند، ولی نسبت به کسانی که در اطراف و جاهای دور سکونت دارند، چگونه است؟

حضرت فرمود: ای رميله! هيچ مؤمنی در شرق و غرب عالم از نظر ما پنهان نیست، مگر اینکه او با ماست و ما با او ییم!

طرح مسئله ❖

به نظر شما چگونه می‌توان در پیاده‌روی اربعین، زائر حقیقی شد؟ زیارت یعنی درک حضور، دیدار با امام، و ارتباط با معصومی که به زیارتش رفته‌ایم.

ارتباط با امام، مهم‌ترین ره‌آورد زیارت حضرات معصومین علیهم‌السلام است. بنابراین در ابتدای این سفر باید پرسید: چگونه در این سفر با امام ارتباط برقرار کنم؟ چگونه با او هم‌سخن شوم؟ چگونه او را ببینم و زائر حقیقی او باشم؟

گفتگو با دانش‌آموزان ❖

■ گام نخست، دیدار با امام

نخستین گام دیدار با امام علیه‌السلام، معرفت به حیات حقیقی امام است.

ارتباط با حضرات معصومین در زیارت آنها در صورتی محقق می شود که زائر بداند آنها او را می بینند، کلام او را می شنوند و پاسخ او را می دهند.

در حدیث رمیله، حضرت می فرمایند: ای رمیله! هیچ مؤمنی در شرق و غرب عالم از نظر ما پنهان نیست، مگر اینکه او با ماست و ما با او ایم.

حضرت ما را می بیند، نه تنها ما را می بیند غم ما را می داند، برای دعای ما آمین می گوید، برای ما دعا می کند. آنها سخنان ما را می شنوند.

از جمله اعمال زیارت سیدالشهدا علیه السلام دعایی است که ابن فهد رحمته الله در عده الدعای از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر که برای او به سوی خداوند عز و جل حاجتی باشد، پس نزد سر امام حسین علیه السلام بایستد و بگوید:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَتَسْمَعُ كَلَامِي وَأَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ
تُرزُقُ فَأَسْأَلُ رَبَّكَ وَرَبِّي فِي قَضَاءِ حَوَائِجِي.

در فرازهای زیبایی از زیارت حضرت ثامن الحجج علیه السلام می خوانیم:

أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَتَسْمَعُ كَلَامِي وَتُرَدُّ سَلَامِي؛ شهادت می دهم که شما جایگاه مرا می دانید، صدایم را می شنوید و جواب سلامم را می دهید.

■ گام دوم، من در بهشتم

دومین گام ارتباط با امام علیه السلام در این سفر این است که بدانیم در چه جایگاهی ایستاده ایم.

من به زیارت چه کسی می‌روم؟

زید شحام می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه ثوابی برای زائرِ قبر حسین علیه السلام است؟ فرمود: مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کند.^۲ همین روایت به‌تنهایی گویای ارزش بی‌منتهای زیارت حضرت سیدالشهداست.

در روایت دیگری نقل است که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مردم می‌دانستند چه خیری در زیارت اباعبدالله علیه السلام است، برای زیارت رفتن با هم جنگ می‌کردند و همهٔ اموالشان را برای زیارت خرج می‌کردند.^۳

زائر باید بداند توفیق بزرگی به او رو کرده. زیارت حضرت سیدالشهدا آرزوی تمامی انبیا و اولیا علیهم السلام است.

در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: هیچ پیغمبری در آسمان‌ها و زمین نیست، مگر آنکه از خداوند متعال درخواست دارد که به ایشان اجازه داده شود حضرت حسین بن علی علیه السلام را زیارت کند؛ لذا گروهی از آسمان فرود می‌آیند و به زیارت آن حضرت می‌روند و گروهی پس از زیارت به آسمان می‌روند.^۴

■ گام سوم، امام مهربانی‌ها

از دیگر معارفی که موجب ایجاد ارتباط در مسیر پیاده‌روی اربعین است، توجه به محبت امام به ماست.

زائر باید بداند امام چقدر او را دوست می‌دارد و چقدر با او مهربان است. درک این مهربانی، عامل جوششِ عواطف انسان نسبت به امام علیه السلام است.

در روایت زیبایی امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«امام، امینی رفیق و پدری مهربان و برادری همزاد است و مانند مادری برای فرزند کوچکش، دلسوز و پناه بنده‌های خداست.»^۵

دوباره به حدیث رمیله بازمی‌گردیم که حضرت فرمود رمیله، هیچ مؤمنی بیمار نمی‌شود، مگر اینکه ما هم به خاطر او بیمار می‌شویم و اندوهی به او نمی‌رسد، جز اینکه ما هم اندوهگین می‌شویم.

شدت ارتباط و محبت امام به ما تا حدی است که امام از بیماری ما بیمار و از اندوه ما اندوهگین می‌شود.

❖ زیارت امین‌الله، تمرین ارتباط با ولی خدا

پیشنهاد می‌شود مریبان، دعای امین‌الله را همراه با دانش‌آموز زمزمه کنند و گوهرهای ناب این دعای زیبا را به مخاطبان یادآوری کنند.

پی نوشت:

- ۱) ارشاد القلوب، ج ۲، صص ۱۴۵-۱۴۶.
- ۲) عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام؟ قَالَ: كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ. قَالَ: قُلْتُ مَا لِمَنْ زَارَ أَحَدًا مِنْكُمْ؟ قَالَ: كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ ص.» (کامل الزیارات، ص ۱۴۷)
- ۳) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «... لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي زِيَارَتِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ يَعْلَمُ ذَلِكَ النَّاسُ لَاقْتَتَلُوا عَلَيَّ زِيَارَتِهِ بِالسُّيُوفِ وَ لَبَأَعُوا أَمْوَالَهُمْ فِي إِثْبَانِهِ.» (کامل الزیارات، ص ۸۷)
- ۴) إِسْحَاقُ بْنُ عَمَارٍ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: لَيْسَ نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ ع، فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ.» (کامل الزیارات، ص ۱۱۱)
- ۵) الإمام الأئیس الرفیق و الوالد الشقیق و الأخ الشقیق و الامم البزة بالولد الصغیر مفرع العباد فی الداهیه الناد. الإمام أمین الله فی خلقه و حجته علی عباده و خلیفته فی بلاده و الداعی الی الله و الذاب عن حرم الله. (مسند امام رضا علیه السلام، ج ۱، ص ۹۸)





اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَبِّكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

پیاده می‌روم ۸

(داستان‌های اربعینی)



❖ پشت سرت را نگاه کن

با صدای هممه‌ای که پیچیده درون موکب، چشم‌هایم را به‌سختی باز می‌کنم. نمی‌دانم چند ساعت خوابیده‌ام، فقط وقتی رسیدیم، اینجا خالی خالی بود و حالا پر است از زائرهای خسته. بوی خوشی شامه‌ام را نوازش می‌دهد، دلم مالش می‌رود از گرسنگی، بچه‌های کانون خوابند، خودم را می‌کشم جلو و شانه‌هدی را تکان می‌دهم، سرش را بیشتر فرومی‌برد زیر پتو که می‌گویم: «پا شو، بیدار شو بریم بیرون ببینیم چیزی پیدا می‌شه بخوریم.» حرف غذا که می‌شود، هدی سر بیرون می‌آورد، خودش را کش و قوس می‌دهد و می‌نشیند. هنوز مهبای رفتن نشده‌ایم که چند زن، با سینی‌های بزرگ روی سر وارد موکب می‌شوند. باز همان بوی خوش، می‌زند زیر دماغم. سینی‌ها پر است از کاسه‌های استیل آب‌گوشت. زن‌ها سینی را می‌چرخانند و هرکس

کاسه ای برمی دارد. بو نزدیک می شود و نزدیک تر، آب گوشتشان نخود ندارد، سیب زمینی است، گوشت لخم و کمی آب.، یک تکه نان گذاشته اند روی کاسه و خبری از قاشق نیست. گرسنگی چشمم را بر همه چیز می بندد و بی توجه به دیگران، با دست شروع می کنم به خوردن. تا به امروز درون رختخواب غذا نخورده بودم، و این آب گوشت نطلبیده لذیذ است و چرب. می خورم و صدای شکم خالی ام را خاموش می کنم. لقمه آخر را که می خورم، می گردم دنبال دستمال تا نوک انگشتانم را پاک کنم.

هدی دستمالی می گیرد سمت من و من لبخند زنان می گویم: «خیلی چسبید.» هدی با حرفم موافق است، روسری اش را محکم می کند و از زمین بلند می شود. اشاره می کند به من و می گوید: «بریم چایی بخوریم.»

ما با بچه های کانون فرهنگی محله مان آمده ایم. اجازه داریم اطراف موبی که در آن توقف کرده ایم بچرخیم، اما باید رأس ساعت حرکت آنجا باشیم و حالا تا ساعت حرکت بچه ها یک ساعتی وقت باقی مانده.

دستمال کاغذی ام را می اندازم درون کاسه خالی و کاسه را می گذارم کنج دیوار. چادرم را سر می کنم و می گویم: «بریم.»

هدی اما، کج کج نگاهم می کند.

- چی شده؟

اشاره می کند به کاسه خالی و دستمال ها.

ابرو بالا می‌اندازم: «ولش کن بابا. کی اینجا ما رو می‌شناسه؟ بذار راحت باشیم.»

هدی لبش را به دندان می‌گیرد. حوصله نصیحت‌هایش را ندارم، اما او به جای حرف، می‌رود سمت دیوار و کاسه و دستمال‌ها را برمی‌دارد. خجالت می‌کشم، دوست ندارم او جور مرا بکشد و ظرف غذایم را بردارد. تا دست دراز می‌کنم برای گرفتن کاسه، می‌گوید: «وقتی اومدیم تو، موکب تقریباً خالی بود و از تمیزی برق می‌زد. ولی الان ببین. ظرف خالی آب میوه. آب معدنی نصفه. غذای نیم‌خورده، کاسه‌های خالی. حتی من روی زمین ناخن جوییده شده هم دیدم.»

بعد اشاره می‌کند به کنار تشکش.

هدی ادامه می‌دهد: «توی مسیر هم همین بود. خودم دیدم چندین بار ظرف آب معدنی رو پرت کردن گوشه‌ی جاده. ما نیومدیم اینجا راحت باشیم. اومدیم برای اینکه آدم بهتری بشیم. ولی انگار همون چیزهایی که توی کشور خودمون رعایت می‌کردیم رو هم داریم فراموش می‌کنیم.»

کاسه به دست راه می‌افتد سمت در خروجی و من خودم را می‌رسانم به او، هدی انگار هنوز عصبانی است که می‌گوید: «بعدش وقتی برمی‌گردیم تا ماه‌ها می‌گیم که مردم عراق اهل نظافت نیستن و به تمیزی اهمیت نمی‌دن. نمی‌گیم که خودمون رو چطور ول کرده بودیم و به بهانه اینکه هیچ‌کس ما

رو نمی‌شناسه چه کارها که نکردیم. خوبه آدم یه سوزن به خودش بزنه، یه جوال دوز به دیگرون...»

جلوی در موکب، یک سطل بزرگ گذاشته‌اند، هدیه کاسه‌ها را پرت می‌کند درون سطل. می‌پرسد: «کاری داشت؟»

حرفی برای گفتن ندارم. خودم را می‌زنم به نشنیدن و چشم می‌چرخانم دنبال جای و این بار انگار که چشم دلم باز شده باشد، هر طرف را که نگاه می‌کنم زباله می‌بینم و زباله.

بالاخره ایستگاه چای را پیدا می‌کنیم. هم لیوان یک بار مصرف دارند، هم استکان شیشه‌ای. هدیه می‌پرسد: «کدوم؟»

جواب می‌دهم: «استکان.»

بعد می‌خندم: «یک زباله کمتر!»

- موکب‌های اربعین را مثل خانه خودمان بدانیم؛ همان‌طور که خانه را برای پذیرایی از مهمان مرتب می‌کنیم؟ دقت کنیم که موکب‌ها، بعد از ما، می‌خواهند از مهمان‌های دیگر پذیرایی کنند. پس سعی کنیم آنجا را مرتب نگاه داریم.
- جای آنکه باری بر دوش دیگران باشیم سعی کنیم باری از دوششان برداریم.



از چهل تا بی نهایت

نگاهی اجمالی به راهپیمایی اربعین
و آثار اجتماعی سیاسی آن

کیافخر، پژوهشگر اجتماعی

از جمله شیعی‌ترین ایام تاریخی سال، روز اربعین شهادت امام حسین علیه السلام است. روزی که بنا به دلایل زیادی، همواره مورد احترام ویژه جوامع شیعی تاریخ اسلام بوده است. از حیث فردی، دلایل زیادی متوجه اهمیت و ارزش این موضوع است.

اربعین حسینی در شرایط سیاسی و اجتماعی منطقه، یک پدیده مؤلف است و از بطن آن، می‌توان گفتمان‌های مختلفی از جمله گفتمان ظهور و گفتمان تقریب را استخراج کرد؛ فرصتی تاریخی که با تدقیق در آن، می‌توان سیر جدیدی در تاریخ فرهنگی جوامع اسلامی منطقه ایجاد کرد. برای ایجاد چنین بسترهایی، ارائه تحلیل‌ها و بررسی‌های علمی و عقیدتی، ضرورتی بی‌بدیل است.

❖ موهبت یک مناسبت

از خصلت‌های ایام مهم و مناسبت‌دار تاریخ اسلام در طول قرون گذشته، ایجاد ظرفیت‌های بالقوه‌ای است که توسط مردم هر عصر و هر جامعه و هر منطقه جغرافیایی، به نوعی بالفعل می‌شود. فاصله میان ۱۲ ربیع الأول - ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنابر روایات اهل سنت - تا ۱۷ ربیع الأول - تاریخ ولادت ایشان بنابر روایات شیعی - به عنوان «هفته وحدت» معرفی می‌شود و این بالفعل شدن مقدس، دقیقاً در عصری رخ می‌دهد که امت بزرگ اسلامی، نیازمند

وحدت بیش از پیش از پیش است. چنین فرآیندی در مکتب شیعه، جوشان‌تر از سایر مذاهب اسلامی است و پتانسیل تحلیل وقایع و مناسبت‌های اسلامی - به نحوی خاص - توسط عامه مردم، علما و حکومت‌های شیعی، مورد استناد و استفاده‌های بدیع قرار گرفته است.

چرا اربعین؟

از جمله شیعی‌ترین ایام تاریخی سال، روز اربعین شهادت امام حسین (ع) است. روزی که بنا به دلایل زیادی، همواره مورد احترام و ویژه جوامع شیعی تاریخ اسلام بوده است. از حیث فردی، دلایل زیادی متوجه اهمیت و ارزش این موضوع است.^(۱) از جمله امام صادق علیه السلام در روایتی، به بیان گریه موجودات عالم بر سالار شهیدان پرداخته و به زراره می‌فرماید: «یا زراره! ان السماء بکت علی الحسین علیه السلام اربعین صباحا بالدم وان الارض بکت اربعین صباحا بالسواد وان الشمس بکت اربعین صباحا بالكسوف والحمرة [...] وان الملائكة بکت اربعین صباحا علی الحسین علیه السلام»^(۲)؛ ای زراره! آسمان چهل روز بر حسین علیه السلام خون‌گریه کرد، و زمین چهل روز برای عزای آن حضرت گریست به تیره و تار شدن، و خورشید با کسوف و سرخی خود چهل روز گریست، و ملائکه الهی برای آن حضرت چهل روز گریستند.

گویا چهل روز پس از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، دوره‌ای در مدرسه عاشورا و برای تکامل اندیشه و احساس دینی است که هر ساله می‌تواند یاریگر اهالی ایمان و معرفت در یافتن مسیر چگونه زیستن و حتی چگونه مردن باشد.

همان طور که در فرازی از زیارت اربعین می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّهُ وَلِيُّكَ وَ ابْنُ وَلِيِّكَ وَ صَفِيُّكَ وَ ابْنُ صَفِيِّكَ [...] فَأَعْدَرَ فِي الدُّعَاءِ وَ مَنَعَ التُّصْحَ وَ بَدَّلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الصَّلَاةِ وَ قَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ عَرَفْتَهُ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَزْدَلِ الْأَذْنَى وَ شَرَى آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ وَ تَغَطَّرَسَ وَ تَرَدَّى فِي هَوَاهُ»^(۳)؛ گواهی می‌دهم که حسین ولی تو و فرزند ولی تو، و فرزند برگزیده تو است. حسینی که در دعوتش جای عذری باقی نگذاشت و از خیرخواهی دریغ نورزید، و جانش را در راه تو بذل کرد تا بندگان را از جهالت و سرگردانی گمراهی برهاند. درحالی که بر علیه او به کمک هم برخاستند، کسانی که دنیا مغرورشان کرد و بهره واقعی خود را به فرومایه‌تر و پست‌تر چیز فروختند، و آخرتشان را به کمترین بها به گردونه فروش گذاشتند، تکبر کردند و خود را در دامن هوای نفس انداختند.

❖ جابر بن عبدالله انصاری، اولین زائر پیاده کربلا

اربعین از وجه فردی، بازخوانی واقعه عاشورا و بازخوانی یک زندگی طراز است؛

اما این فرصت و زمینه رشد و تعمق فردی، باید بر بستر تاریخ امتداد یابد و چنین امتدادی، نیازمند فُرم و حرکت نمادینی مقدس است که در دو مرحله صورت می‌پذیرد: اولین مرحله را جابر بن عبدالله انصاری انجام داد، که چند روز پس از رسیدن خبر شهادت امام، به همراه شاگردش «عطیه عوفی»، بار سفر به سوی کربلا را بست و پیری و دوری راه و سبوعیت سقاکانی چون یزید و ابن زیاد، مانع او از این سفر نشد. شیخ طوسی، جابر را اولین زائر پیاده امام حسین علیه السلام و روز ورود او را به کربلا، بیستم صفر همان سال، یعنی اربعین شهادت امام حسین علیه السلام دانسته است.^(۴)

این زیارت - که با پای پیاده رفتن آن «موضوعیت» دارد- و این سنت و فُرم دینی حسنه را، ائمه اطهار با توصیه‌هایشان تثبیت کردند و تحکیم بخشیدند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که به یکی از دوستان خود می‌فرماید: «قبر حسین علیه السلام را زیارت کن و ترک مکن. پرسیدم: ثواب کسی که آن حضرت را زیارت کند، چیست؟ حضرت فرمود: کسی که با پای پیاده به زیارت امام حسین علیه السلام برود، خداوند به هر قدمی که برمی‌دارد، یک حسنه برایش نوشته و یک گناه از او محو می‌فرماید و یک درجه مرتبه‌اش را بالا می‌برد.»^(۵)

منابع دیگری نیز به حضور کاروان اسرای اهل بیت، در روز اربعین بر مزار امام حسین (ع) اشاره کرده‌اند^(۶) که می‌تواند دلیل دیگری بر مرحله دوم تلاش برای تثبیت این حرکت نمادین مقدس در مکتب شیعه و توسط اهل بیت علیهم السلام داشته باشد.

حرکت سیدالشهداء، یک حرکت اجتماعی و سیاسی بود که یکی از اهداف آن، باز نشر اندیشه اصیل اسلامی - که در بوتۀ انحراف و غفلت، رو به فراموشی می‌رفت - بود. برای زنده نگاه داشتن این قلب تپنده تاریخ اسلام نیز، نمادسازی پیاده‌روی اربعین، به صورت اجتماعی و سیاسی جلوه می‌یافت و از همین حیث، ائمه بر انجام آن اصرار می‌ورزیدند، که بعدها بر اثر خفقان و فشار بر شیعیان زوار امام حسین در دوره عباسیان، این سنت کم و بیش به صورت مخفیانه انجام می‌پذیرد و رو به فراموشی می‌رود.

❖ خدا، حافظ سنت‌های دینی است

سنت‌ها و مناسک دینی اصیل، در طول تاریخ اسلام سختی‌هایی را گذرانده است؛ اما همواره به اذن و خواست خداوند و وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه و البته پایمردی علما، به حیات خود ادامه داده است. پیاده‌روی اربعین نیز از این جمله است. در کتب تاریخی نقل شده است که مراسم پیاده‌روی، در عصر مرجعیت شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴ - ۱۲۹۸ ق.) با شکوه تمام رواج داشت، در حالی که پس از وی، این عمل، کم ارزش و متعلق به طبقه فقرا و نیازمندان معرفی شد. میرزا حسین نوری (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ ق.) این مراسم را در میان مردم رونق بخشید. مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی که از نزدیک شاهد تلاش استادش بوده است، می‌نویسد: «استاد ما چون وضع را بدین منوال دید، به این شیوه خدایسندانه (پیاده‌روی اربعین) همت گماشت. [...] در سال‌های بعد، رغبت

مردم و صالحان به این موضوع بیشتر شد و دیگر عار محسوب نمی‌شد؛ به طوری که در برخی سال‌ها، تعداد چادرها و خیمه‌های راهپیمایان، به سی عدد می‌رسید و هر چادر، به بیست تا سی نفر تعلق داشت و به این ترتیب، این سنت حسنه، دوباره مرسوم شد و رونق گرفت»^(۷).

پس از او، این سنت جانی دوباره یافت و از میرزا جواد آقا ملکی تبریزی تا امام موسی صدر، به این سنت اهتمام ورزیدند. سنت پیاده‌روی اربعین در سال‌های اخیر اما، بیش از هر زمان دیگری، کارکرد اجتماعی خود را نشان داده است. در زمانی که داعش -انحراف بزرگ جوامع اسلامی- تا به نزدیکی کربلا می‌رسد، آل سعود در عربستان، شهر مکه و مدینه و سنت حج را به سمت و سوی یک نماد منفعل و بی‌خاصیت از دین می‌کشاند و قبله اول مسلمین کماکان بر روی مسلمانان بسته است، دقیقاً در چنین زمانی، ظرفیت بالقوه اربعین به خیزشی اجتماعی و سیاسی بدل می‌شود، به نحوی که قلوب شیعیان، از پیش از محرم در تپش حضور در کربلا، بی‌تاب می‌شود.

آثار جنبش اجتماعی اربعین ❖

۱. تأثیرات فرهنگی

الف. خط جدایی با انحراف داعشی

در حالی که توسط رسانه‌های دنیا، تصویر هراسناکی از اسلام و کشتار

بی‌امان گروه‌های داعشی در سوریه، عراق، لیبی، افغانستان و... لحظه به لحظه مخابره می‌شود، ناگهان رستاخیز اربعین، در همان قاب جعبه جادویی، تصویر اسلامی را نشان می‌دهد که مهر را در عین بغض تاریخی خود دارد و اشک و چشم خونبار را در کنار والاترین صفات اخلاقی ترکیب می‌کند. تصویری که مسلمانی، کفش برادر دینی خود را واکس می‌زند، برای او غذا مهیا می‌کند و در عین تفاوت رنگ پوست و زادگاه و...، به او احترام می‌گذارد و یک هفته در خاک وطنش، از او پذیرایی می‌کند. این تصویر، خط بطلانی است بر اسلام‌هراسی.

ب. بازیابی اعتماد به نفس امت اسلامی

در میانه عصر اشغال قبله اول و دوم مسلمین، در همه‌فاجعه‌بارترین حج تاریخ، در اسفناک‌ترین روزهای ظهور فرقه‌های انحرافی - حتی برای اهل سنت - راهپیمایی بیست میلیونی اربعین، ارمغانی عزت بخش به شمار می‌رود که غرور امت اسلام را حفظ کرده است.

ج. بازیابی هویت شیعی

هیچ کجا مثل زیارت اربعین، هویت شیعه بودن و حسینی بودن به انسان دست نمی‌دهد؛ همان طور که یک مسلمان تا حج نرود، هویت مسلمانی

خود را دقیق نمی‌تواند تجربه و لمس کند. وقتی انسان در این میعادگاه بزرگ قرار می‌گیرد، درک هویت شیعی و حسینی، برای شیعیان سهل می‌شود.

۲. تأثیرات سیاسی

الف. قدرت روانی در بازدارندگی داعش

در روزهایی که قدرت تبلیغاتی-روانی گروه‌های تروریستی، بیش از حضور نظامی آنها در حال تخریب شهرهای عراق بود، راهپیمایی اربعین، کوس هیچ و پوچی هیمنه تروریست را در دنیای اسلام، شکست و از همان روزها بود که پیشروی این گروه‌ها در خاک عراق و سوریه، متوقف شد و سال به سال، عقب‌نشینی آنها بیشتر و بیشتر گشت.

ب. اثبات عملی مرکزیت و وثوق ایران به عنوان مرکز جهان اسلام

نظام جمهوری اسلامی، در روزهایی که ترکیه از برقراری امنیت در فرودگاه استانبول عاجز و عربستان از برقراری امنیت حج سه میلیونی مستأصل شده و نظام سیاسی عراق در بغداد محبوس و هفتاد درصد این کشور از دست رفته بود، ایران با برگزاری راهپیمایی اربعین، آن هم در یک کشور دیگر، نام خود را به عنوان قدرت قابل اعتماد و بزرگ دنیای اسلام معرفی کرد، که می‌تواند الگوی یک حکومت مردمی اسلامی باشد.

ج. جنگ‌زدایی از دنیای اسلام

هرچند تهدیدات نظامی امریکا و کشورهای غربی نسبت به ایران، بیشتر در حد یک تهدید روانی است، اما با پذیرش آن و با در نظر گرفتن پیوند و استقبال و هم‌دستی حکام عرب با آمریکایی‌ها، به طور قطع پای دیگر کشورهای مسلمان نیز به این جنگ باز می‌شد و هزینه این جنگ را امت اسلامی باید پرداخت می‌کرد، که اتفاق خوبی به شمار نمی‌آمد و نمی‌آید. همایش اربعین به عنوان قدرت‌نمایی خط مقاومت شیعیان، این احتمال را نیز زدود.

۳. تأثیرات اجتماعی

الف. ایجاد مشارکت دینی - اجتماعی در طبقات ضعیف جامعه

با توجه به اینکه در دوره‌هایی، پیاده‌روی و زیارت، سنتی با ارزش دینی نسبتاً پایین و متعلق به طبقات ضعیف جامعه به شمار می‌رفت، با فعالیت تبلیغاتی و روشننگری‌هایی که طی سال‌های اخیر صورت پذیرفته، ارزش‌های دینی سنت حسنه پیاده‌روی اربعین، آشکار شده است و از آن سو، با توجه به جنس‌پذیری برادران مسلمان عراقی، این سفر به نوعی از مناسک دینی بدل شده که هزینه زیادی در بر ندارد و طبقات مستضعف اجتماعی هم، در آن مشارکت دارند و از این حیث، اخلاص و کارکرد اجتماعی دینی فراوانی دارد.

ب. حساسیت‌زدایی از معضل تاریخی تقابل عرب و عجم، ایرانی و عراقی گفتیم که جنس خدمتگزاری اعراب عراق از زائران امام حسین علیه السلام، به نوعی یک فرصت همنشینی دینی را برای این دو طیف مسلمان به وجود آورده تا بدلدی تاریخی خود را - که در جنگ ایران و عراق با شیطنت دیگران افزایش یافته بود- زیر سایه امام حسین از میان بردارند.

ج. جهانی شدن شعائر اجتماعی - سیاسی شیعه

با تمرکز رسانه‌های جهانی بر روی ریزترین حرکات شیعیان در بزرگ‌ترین تجمع شیعیان حول حماسه اباعبدالله علیه السلام، شیعه پنجره‌ای به وسعت هستی یافته است تا به اشاعه فرهنگ حسینی پرداخته و آرمان‌هایی را که برای اشاعه آن قرن‌ها خون دل خورده، در این مراسم ترویج و به جهانیان معرفی گردد.

د. فرصت پیاده‌سازی آموزه‌ها و ایجاد نمونه‌هایی از فضای جامعه مهدوی

شیعیان در فرصت پیاده‌روی اربعین، توانسته‌اند گوشه‌هایی از نوع زیستن انسان در عصر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را به نمایش بگذارند؛ ایثار و همدلی، وجود امنیت روانی بالا، جامعه بدون طبقه اسلامی، عدالت در زیستن و خوردن، پاک شدن تفاوت قومیتی و نژادی با حضور زواری از بیش از صد کشور دنیا، همگی نشانه‌هایی از حکومت مهدی موعود است، که در کربلا و نجف تجلی می‌یابد.

۴. آثار فردی

الف. تکامل احساس معنوی در سختی یک راه

وقتی انسان در مسیر اربعین، خودش را قطره‌ای از یک اقیانوس می‌بیند، تجربه‌ای از فناء فی الله و فدای اهل‌بیت شدن را در جان او به نمایش می‌گذارد. وقتی انسان در مسیر کربلا پاهایش خسته می‌شود و خستگی را عمیقاً با جسم خودش احساس می‌کند، ارتباط روحی‌اش هم با ابا عبدالله الحسین (ع) بیشتر می‌شود. اصولاً تا مؤمن خودش را خرج حق و حقیقت نکند، به حد کمال نخواهد رسید.^(۸)

ب. تربیت دینی، تجربه دینی، دانش افزایی دینی

یکی از مسائلی که انسان را تربیت می‌کند، تجربه معنوی است و بنا به اصول تربیت اسلامی، افرادی صدقه می‌دهند که آثار صدقه دادن را تجربه کرده باشند. هم‌چنین افراد ملزم به دادن قرض‌الحسنه نیستند، بلکه زمانی قرض‌الحسنه می‌دهند که آثار آن را در زندگی و رشد خود دیده باشند. اربعین فرصت تجربه دینی و به واسطه آن، افزایش دانش دینی است و از این رهگذر است که فرد، تربیت دینی‌ای که مستلزم چند سال کوشش است را در چند روز در خود ایجاد می‌کند.

کلام آخر

سنت حسنه پیاده روی اربعین، فواید بسیاری دارد که هر کس به قدر ظرف وجودی خود، درمی یابد و باید فرصت تجربه آن را از دست ندهد. اما نکته ای که در این میان بسیار مهم می نماید، این است که باید مراقب این سنت بود که در غفلت از ذات ساده و صمیمی و معنوی آن، این تجربه معنوی را در کارزارهای اقتصادی و... وارد نکنیم و تمام کارکرد آن را از آن نستانیم.

پی نوشت ها:

- (۱) عبدالکریم پاک نیا در مقاله «اربعین در فرهنگ اهل بیت (ع)» (مبلغان، فروردین ۱۳۸۳، شماره ۵۲) با استناد به آیات قرآنی و روایات، به بیش از سی دلیل برای اهمیت این موضوع اشاره داشته است.
- (۲) مستدرک الوسائل: ج ۱۰/۳۱۴، با تلخیص (به نقل از: منبع پیشین، ص ۵۳).
- (۳) مصباح المتهدد: ۷۸۸.
- (۴) همان، ص ۷۳۰؛ بحار الأنوار: ج ۱۹۵/۹۵.
- (۵) «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونِ الصَّائِغِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يَا عَلِيُّ زُرِ الْحُسَيْنَ وَلَا تَدَعُهُ. قَالَ قُلْتُ: مَا لِمَنْ أَتَاهُ مِنَ الثَّوَابِ؟ قَالَ مَنْ أَتَاهُ مَا شِئَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مَحَى عَنْهُ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَةً.» (کامل الزیارات: ۱۳۴).
- (۶) محمد فاضل در کتاب «تحلیل تاریخی اربعین حسینی» (تهران، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۱) در اثبات این امر، تحقیق متینی انجام داده است.
- (۷) آقابزرگ تهرانی، محمد محسن: «نقباء البشر»، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مختاری، رضا: «سیمای فرزندگان»، ص ۱۹۳.
- (۸) پناهیان، علیرضا، مصاحبه با رجانویز، شناسه خیر: ۱۲۸۹۸۷.



برای آمدش در سیر کرب و بلا
اگر دعا بکنی تا ظهور راهی نیست

پیاده می‌روم ۹ (داستان‌های اربعینی)



عمود ۶۸۰ ❖

صدای بم و خش‌دار مرد که می‌گفت: «هلا بیکم زوار. هلا بیکم زوار» در گوشم می‌پیچد. سرم را پایین می‌اندازم تا از کنارش رد شوم. نمی‌خواهم حتی یک لحظه هم که شده چشمانم به چشمانش گره بخورد و مجبور شوم به موکب نه‌چندان شلوغش بروم و غذایی را که دوست ندارم جلویم بگذارند. چند متر جلوتر موکب است به چه بزرگی و قشنگی. غذاها متنوع، کولرها حرفه‌ای، اینترنت پرسرعت، حتی فرهای ایستاده‌اش که پر است از مرغ بریان دیده می‌شود. اما اینجا چه؟ اگر پایم را درون موکب این مرد تاس بگذارم، باید غذا را دست‌نخورده سر سفره رها کنم و باز بروم سراغ موکب دیگری. امروز سومین روز پیاده‌روی است و در دو روز گذشته با همین روش موفق به پیچاندن چندین مورد مشابه شده‌ام، آخر من

هرجایی نمی‌خوابم، هرجایی حمام نمی‌کنم و مهم‌تر از همه هر غذایی را نمی‌خورم، مادرم همیشه با من گرفتار است، گرفتار درست کردن غذایی باب طبع من. اما این مرد تاس، هیچ شباهتی به مادرم ندارد، چغراست و بد بدن و با چماق توی دستش به همه ثابت کرده که قصد کوتاه آمدن ندارد. ایستاده وسط جاده، جایی حوالی عمود ۶۸۰، نفس عمیقی می‌کشم و می‌روم سمتش، اگر جایی غیر از اینجا، مثلاً درون کوچه مان بود حتماً یک پای دیگر قرض می‌کردم و پا به فرار می‌گذاشتم. اما اینجا جای فرار نیست، بچه‌های مدرسه پشت سرم هستند و اگر ببینند از مرد ترسیده‌ام، می‌شوم نقل مجلسشان.

هنوز چند قدمی با مرد فاصله دارم که تصمیم می‌گیرم نگاهی به او بیندازم. صندل قهوه‌ای پوشیده و دشداشۀ زنگ‌ورورفته، آستین‌هایش را بالا زده و سر تاشش زیر آفتاب برق می‌زند. چشم‌هایش عسلی است انگار و هرازگاهی با سرآستین عرق از پیشانی‌اش می‌گیرد و چماقش را دست‌به‌دست می‌کند. خودش هم می‌داند مردم میلی به موکبش ندارند و به جای تعارف، راه زور را پیش گرفته. به او که می‌رسم تنگ مرا در آغوش می‌گیرد و می‌بوسد. کمی از نگرانی‌ام کم می‌شود، نگاهش پر است از خواهش، اما زبانش به خواهش نمی‌چرخد و تقریباً من را هل می‌دهد به درون موکبش. موکبی که یک کولر پرسروصدا انتهایش روشن است و چند میز فلزی و صندلی پلاستیکی دارد. چشم که می‌چرخانم زنانی را می‌بینم

که انتهای موکب غذا می‌کشند درون سینی‌های فلزی و چند جوان سینی‌ها را می‌رسانند به دست دو سه مهمان درون موکب. بافاصله از بقیه می‌نشینم. سینی را که می‌گذارند مقابلم، کمی مرغ پخته شده است و مستی سبزی. حتم موکب جلویی، مرغ بریان و سیب زمینی سرخ کرده داشت. شاید هم ماهی و برنج می‌داد، یا کوبیده و نان تازه. عجب گیری افتاده‌ام من، سرم را جلو می‌برم، تمام معده‌ام به جوش و خروشی غریب می‌افتد. می‌خواهم بروم، اما نمی‌توانم. مرد تاس از جلوی در موکب، هی سر برمی‌گرداند سوی من، هی نگاه می‌کند به سینی غذایم و هی لبخند می‌زند. بعد زائری دیگر را با اصرار می‌فرستد داخل و صدای «تفضل تفضل، علی رأسی، هلابیکم زوار»ش بلند می‌شود.

برای لحظه‌ای، چشم‌هایم را می‌بندم، تکه‌ای از مرغ را به دهانم می‌گذارم و چند برگ سبزی رویش. نمی‌دانم چگونه غذا را می‌خورم، بعد برای چند دقیقه می‌ایستم جلوی کولر خسته درون موکب و دوباره کوله را می‌اندازم روی دوش. وقت رفتن، مرد تاس دوباره مرا در آغوش می‌گیرد. می‌خندد، دستش را می‌فشارم و می‌گویم: «شکراً. ماجور، ماجور.»

چشم‌های عسلی‌اش برق می‌زند، او نمی‌داند من به خاطر این سایه‌بان ساده، به خاطر آن غذای بی‌نمک و به خاطر خنکی کم‌جان کولر از او تشکر نکرده‌ام. تشکر من به خاطر این‌ها نیست، من از مرد تاس ممنونم، چرا که من قبل از موکب مرد عرب با من بعد از موکب مرد عرب با هم فرق کرده است و

این را هیچ کس نمی داند حتی مادرم، انگار من آنجا، درون موکب محقر آن
مرد تاس، مرد شدم! چطور؟ نمی دانم.

■ سعی کنیم خودمان را با سختی های این سفر به چالش بکشیم و با این کار
ظرفیت و تحمل خود را در مقابل سختی ها بالا ببریم.





فقیهان زائر

حکایاتی از تشریف پیاده علما

به حرم امام حسین علیه السلام

❖ مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی

مراسم پیاده‌روی نجف تا کربلا در عصر مرجعیت شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴-۱۲۹۸ق) نیز با شکوه تمام رواج داشت و پس از وی، کم‌کم به فراموشی سپرده شد و عملی کم‌ارزش تلقی گردید به طوری که به طبقه فقرا و نیازمندان اختصاص یافت، اما بعدها محدث نامدار، میرزا حسین نوری، این مراسم را در میان مردم رونق بخشید. مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی که از نزدیک شاهد تلاش استادش بود، می‌نویسد:

استاد ما چون وضع را بدین منوال دید، به این شیوه خدایسندانه (پیاده‌روی) همت گماشت و به آن ملتزم گشت و در عید اضحی برای حمل اثاث و بار سفر، حیوان کرایه می‌کرد ولی خود و یارانش پیاده راه می‌رفتند و او به دلیل ضعف مزاج، نمی‌توانست مسافت بین نجف - کربلا را با گذراندن یک شب طی کند همان‌طور که رسم چنین بود. بنابراین سه شب در راه بودند و بر اثر این اقدام، در سال‌های بعد، رغبت مردم و صالحان به این موضوع بیشتر شد و دیگر عار محسوب نمی‌شد به طوری که در برخی سال‌ها، تعداد چادرها و خیمه‌های راه‌پیمایان، به سی عدد می‌رسید و هر چادر به بیست تا سی نفر تعلق داشت و به این ترتیب، این سنت حسنه، دوباره مرسوم شد و رونق گرفت.^۱

کاروان شهید آیت الله مدنی

حجت الاسلام والمسلمین شیخ عبدالخالق دشتی یکی از همراهان شهید محراب، آیت الله سید اسدالله مدنی می گوید:

یک سال که ماه ذی حجه مصادف با زمستان بسیار سردی بود، همراه شهید آیت الله مدنی از نجف، عازم کربلا شدیم تا در روز عرفه، به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شویم. در این سفر مرحوم شیخ علی حجتی کرمانی و مرحوم شیخ احمد کافی نیز آقای مدنی را همراهی می کردند. ما چند فرسخی رفتیم تا اینکه به یکی از روستاهای عشایرنشین رسیدیم. سپس شخص عربی جلو آمد و از آیت الله مدنی استقبال کرد و به او احترام گذاشت و وی و همراهان را به مضيف خود دعوت کرد، چون همه به ویژه سران و شیوخ عشایر، او را به خوبی می شناختند و احترام زیادی برایش قائل بودند. ما شب را همان جا استراحت کردیم و فردا صبح به راه خود ادامه دادیم تا اینکه به شهر «طویرج» در ۲۰ کیلومتری اطراف کربلا رسیدیم. در طول مسیر، هر جا که برای استراحت توقف می کردیم، آقای مدنی چند حدیث می خواند و نکاتی اخلاقی می گفت و گاهی یک بحث علمی مطرح می کرد. در طویرج، او وضع روحی عجیبی داشت و شروع به صحبت کرد. نخست در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام سخنی گفت و حرم امام را به کعبه آمال و آرزوها تشبیه کرد و بعد فرمود: خوب است از اینجا تا حرم

را به صورت پابرهنه و هروله‌کنان ادامه بدهیم. با اینکه او درد پا و کسالت داشت، اما خودش جلو افتاد و آیه «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»^۲ را که در مراسم حجّ میان سعی و صفا خوانده می‌شود، هروله‌کنان می‌خواند و جلو می‌رفت و ما نیز به دنبالش جواب می‌دادیم. وقتی وارد شهر کربلا شدیم، شهید مدنی فرمود: باید با همین حال خسته و پای آبله‌زده به حرم مشرف شویم و باز خودش جلو افتاد و با حالت گریه و فریاد «یا حسین»، حرکت کرد و ما نیز به دنبالش حرکت می‌کردیم و با همین حال، وارد حرم حسینی شدیم. در این حال مراسم زیارت را مرحوم کافی برعهده گرفت و با اشعار و نوحه خوانی جان‌گذار، همه را به فیض رساند.^۳

پی‌نوشت:

- (۱) آقابزرگ تهرانی، نباء البشر، ج ۱، ص ۳۴۹؛ رضا مختاری، سیمای فرزنانگان، ص ۱۹۳.
- (۲) سوره بقره، آیه ۱۵۸.
- (۳) مصاحبه با حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ عبدالخالق دشتی، یکی از روحانیون سرشناس و از بزرگان شهر گناوه.

پیاده می‌روم ۱۰

(داستان‌های اربعینی)



جایی برای همه ❖

تیر آخر را می‌اندازم و دیگر در زمینِ حریف هیچ‌کس باقی نمانده است و این یعنی من و فرهاد این دست هم برنده بازی هستیم.

فریاد می‌کشم از سر ذوق و چند تا سوت بلبلی می‌زنم پشت هم تا کیفِ بردمان تکمیل شود که صدای آقای محبی، مثل یک ماهیتابه بزرگ می‌خورد توی صورتم. اخم کرده و می‌گوید: «چه خبرتونه بچه‌ها؟ یه نگاه به اطرافتون بندازید. مردم خوابن. کُپرت اون پیرمرد از صدای شما پاره شد. بینین چه غری می‌زنه...» بچه‌ها خودشان را جمع‌وجور می‌کنند و گوشی‌ها را زمین می‌گذارند. من ولی به جای پشیمان بودن، عصبانی‌ام. به خاطر همین خیره می‌شوم به پیرمرد ریزنقشی که چندمتری از ما فاصله دارد و جوری که محبی بشنود می‌گویم: «مگه اینجا رو خریده؟»

همان روز اولی که تصمیم گرفتم با بچه‌های پایگاه راهی سفر اربعین شوم باید فکر اینجایش را می‌کردم، آقای محبی بلد است هر موقعیتی را به جان آدم زهرمار کند. آدم توی یک موکب خنک که اینترنت پرسرعت دارد، قبل از شروع پیاده‌روی عصر، اگر یک دست بازی گروهی آنلاین نکنند چه کند؟ اصلاً مگر قرار است کل مسیر پیاده‌روی آدم دعا بخواند و ذکر بگوید؟

با فرمان محبی، بچه‌ها آماده حرکت می‌شوند. من نیز کوله‌ام را می‌اندازم روی دوش و بلند می‌شوم. موقع خروج، می‌شنوم که محبی از پیرمرد عذرخواهی می‌کند: «بینشید بچه‌ها سروصدا می‌کردن. نوجوونن و پرانرژی.»

حرفش را از این گوش می‌گیرم و از آن گوش در می‌کنم. من می‌خواهم تمام این چند روز کیف کنم. محبی را فراموش می‌کنم و با بچه‌ها می‌ایستم توی صاف فلافل. فلافل‌های طریق، هیچ کجا پیدا نمی‌شود.

نماز مغرب را که می‌خوانیم، محبی می‌گوید پیاده‌روی بس است، موکبی سراغ دارد، نزدیک عمود ۸۰۰ بزرگ است و مرتب، یک طرفش تا سقف تشک، پتو و بالش چیده‌اند. آن قدر خسته‌ایم که هر کدام گوشه‌ای ولو می‌شویم، بعد از خوردن آن فلافل یک نفس راه آمده‌ایم، جورابم را از پا بیرون می‌کشم، کف پایم می‌سوزد، یک تاول بزرگ پرآب جا خوش کرده روی انگشت کوچکم، بعضی از بچه‌ها حوله به دست راهی حمام می‌شوند و من پتو را تا گردن بالا می‌کشم. فعلاً به تنها چیزی که نیاز دارم خواب است.

چشم‌هایم گرم شده، از این پهلو به آن پهلو می‌شوم، می‌خواهم خودم را رها کنم در آغوش یک خواب عمیق که صدای «غلام نوکراتم، عاشق کربلاتم» توی گوشم می‌پیچد، صدا از یک نجوا تبدیل می‌شود به فریاد و چند نفر دیگر نیز همراه می‌شوند با خواننده‌اش. سرم را فرومی‌برم زیر بالش و صدا دوباره اوج می‌گیرد:

عشق یعنی به تو رسیدن یعنی نفس کشیدن...

دندان می‌سایم روی هم، خواب از چشمانم پر زده و رفته. پتو را کنار می‌زنم و می‌نشینم، یک جمع، ده دوازده نفری هستند، بزرگ‌تر از ما و بی‌توجه به جمعیتی که محتاج خوابند، زده‌اند زیر خواندن. می‌خواهم بلند شوم بروم یقه‌شان را بگیرم و بگویم: «برادر من، امام حسین راضیه مزاحم استراحت زائرش بشی؟ شما سرحالی، ما خسته‌ایم...» که گرمای دستي را روی شانه‌ام حس می‌کنم. محبی است، با یک لبخند گوشه لبش. محبی کم می‌خندد. اما الان... بی‌شک دارد به من می‌خندد. پیش از اینکه حرفی بزنم می‌گوید: «کجا نیما جان؟ می‌ری دعوا؟ مزاحم خوابت شدن؟» و ابرو بالا می‌دهد: «مگه اینجا رو خریدی؟»

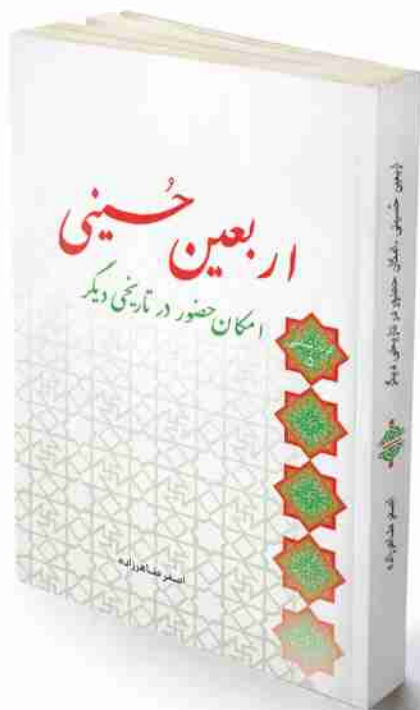
پاشل می‌کنم، محبی استاد این است همه چیز را به کام آدم زهرمار کند. یک نفر از انتهای موکب داد می‌زند: «بسه آقا... سرمون رفت.» و صدای نوحه خاموش می‌شود. نگاه می‌اندازم به دورتادور موکب، بعضی خوابند، بعضی تازه از راه رسیده‌اند، بعضی قصد دارند پیاده‌روی را از سر بگیرند و بعضی

نشسته‌اند به مناجات و دعا، حاضر به اعتراف نیستم، ولی این بار حق با محبی است. اینجا برای هیچ‌کس نیست، ولی برای همه است. حوله‌ام را برمی‌دارم، شاید یک دوش خنک حالم را بهتر کند.

▪ توجه داشته باشیم که رعایت حال دیگر زائران در زیارت واجب است و زیارت مستحب.

▪ آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم می‌پسند.





انسان اربعینی
زمینه‌ساز تمدن مهدوی
نگاهی به کتاب «اربعین حسینی،
امکان حضور در تاریخی دیگر»

اصغر طاهرزاده از نویسندگان و استادانی است که تربیت نسل، از دغدغه‌های اساسی‌اش به شمار می‌رود. ایشان از یک سو خود را متعلق به جریان صدرایی می‌داند و از سوی دیگر از عرفان ابن عربی متأثر است؛ هم به اندیشه علامه طباطبایی رحمته‌الله احساس تعلق دارد و هم می‌کوشد تبیینی به‌روز از اندیشه سیاسی اجتماعی مرحوم حضرت امام خمینی رحمته‌الله ارائه دهد. البته غور در این مسائل سبب نشده است که وی از اندیشه‌های غربی بی‌اطلاع باشد؛ او متعلق به جریانی است که غرب را سراسر بد نمی‌داند و برایش محاسنی هم قائل است که به اعتقاد او، بهره بردن از آن‌ها می‌تواند کمک شایانی به گفتمان دینی جمهوری اسلامی کند. اصغر طاهرزاده با این دست‌مایه سراغ مسئله‌ای اجتماعی به نام اربعین رفته است و آن را بازخوانی آینده‌پژوهانه و اجتماعی کرده است. کتاب «اربعین حسینی»؛ امکان حضور در تاریخی دیگر» تلاشی است برای تحقق چنین هدفی، در بستر چنین اندیشه‌ای.

«اربعین حسینی»؛ امکان حضور در تاریخی دیگر» کتابی موجز، خوش‌خوان و آسان‌فهم است و در عین حال غنای مطالب آن نیز برای نخبگان، درخور توجه است. نویسنده در این کتاب، مسئله اربعین را از سه زاویه و در سه فصل بررسی کرده است:

مؤلف در فصل اول این کتاب، «معنای حماسه میلیونی پیاپی روی اربعین حسینی» را از نظر خوانندگان می‌گذراند؛ به روایات معصومان در باب اهمیت اربعین استناد می‌کند و برداشت‌ها و تفسیرهای تربیتی از این روایات مطرح

می‌کند. او در این فصل به بحث ثواب پیاده‌روی و چگونگی اثربخشی آن در تمدن شیعی پرداخته است، و معتقد است در پرتو پیاده‌روی اربعین، زائران امکان تبدیل شدن به مصلحانی را دارند که عزم تغییر تاریخ خود را دارند.

عنوان فصل دوم این کتاب «حماسهٔ اربعین؛ سنتی در حال شکوفایی» است. استاد طاهرزاده در این فصل، شناخت اربعین را با عقل غربی، در تحلیل اربعین نارسا می‌داند. از نظر وی فهم اربعین نیاز به سیری درونی دارد. آن‌ها که با مرکب دل، پا در این جادهٔ جاوید نهاده‌اند توانایی فهم این رویداد عظیم را دارند. از نظر نویسنده، طاهرزاده، به‌رغم تلاش دشمنان اربعین تجدید عهد مؤمنان با ولی خود است و این رویداد چون سراسر حقیقت است، هیچ بن‌بستی در آن راه ندارد. این حرکت با اربعین شروع شده و قرار است زمینه‌ساز حضور شیعه در معادلات جهانی شود و با عبور از فرهنگ استکباری، تمدن اسلامی را رقم زند و همین‌گونه ادامه یابد تا به جامعهٔ مهدوی منتهی گردد.

فصل سوم «اربعین، امکان حضور در تاریخی دیگر» است. از نگاه نویسنده، اربعین حرکتی کیفی است، نه کمی. در این حرکت، شیعه کوشیده است مبتنی بر زیرساخت‌های خود، هویت خود را حفظ کند و مسیری را رقم زند که بن‌بستی ندارد. اربعین محل ظهور نتیجهٔ قیام حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام است. طاهرزاده در این فصل، خواننده را از این نکته آگاه می‌سازد که او حضوری تاریخی دارد و باید با کدام احساس، حضور تاریخی خود را دریابد. طاهرزاده این ادراک را از سنخ ادراک عقل مدرن نمی‌داند، بلکه از ادراکی

می‌داند که چونان نوزادی، از درون جان آدمیان سر برآورده و در قول و فعل آن‌ها جریان می‌یابد؛ این خط تمایز انسان اربعینی با انسان اومانسیستی است؛ این همان تاریخی ست که می‌تواند سرنوشت شیعه را عوض کند؛ خطی است که از انقلاب اسلامی ایران شروع شده و تا عظمت شیعه ادامه می‌یابد. چنین جریانی است که می‌تواند انسان را از بند غرب وارهاند و از اسارت تاریخی سست به نام سکولاریسم نجات بخشد. به همین معنا ما در تاریخی هستیم که اربعین به صورتی خاص ظهور کرده و اگر از حضور خود در این رخداد آگاه شویم، راه آینده تاریخ ما مقابلمان گشوده خواهد شد و دیگر در توهمات بشر غرب زده قدم نخواهیم زد.

کتاب «اربعین حسینی، امکان حضور در تاریخی دیگر» را نشر آثار استاد طاهرزاده به نام لب‌المیزان، سال ۱۳۹۵ و در ۸۶ صفحه به چاپ رسانده است.

اربعین حسینی

پیاده می‌روم ۱۱

(داستان‌های اربعینی)



❖ دست انداز این جاده مهم نیست

ریحانه که گفت: «ما دخترها، خیلی بدبختیم.» رو ترش کردم. از اول سفر، به هزار بهانه سعی کرده بود این بحث را پیش بکشد، انگار که اگر ثابت می‌کرد ما دخترها خیلی بدبختیم، جایزه‌ای چیزی نصیبش می‌شد.

رو ترش کردم و پرسیدم: «می‌شه چند تا دلیل برای حرفت بیاری؟» ابرو بالا انداخت و گفت: «شب اربعینه، بابات و بابام کجا می‌رن؟ حرم! ما و مامان‌ها باید کجا باشیم؟ توی هتل! چرا؟ چون اون‌ها مردن، ما زن!»

دو هفته پیش وقتی زمزمه پیاده روی خانوادگی در خانه پیچید، یک سؤال ذهن همه ما را مشغول کرد: «اونجا برای خانم‌ها وضع چطوره؟ سخت نیست؟» من و مامان، قلبمان می‌تپید برای اینکه پای پیاده زائر ابا عبدالله

باشیم، اما ته ته دلمان خوف داشتیم نکند توی مسیر، بین شلوغی‌ها تن نامحرمی به تن ما بخورد. پس از همان لحظه شروع کردیم به پرس و جو از دوست و آشنایی که تجربه این سفر را داشت. پرسیدم و پرسیدم و سرآخر یقین کردیم اگر خودمان کمی رعایت کنیم و به خوردن غذا و موبک خاصی .. که طرف دار زیاد دارد اصرار نداشته باشیم هیچ مشکلی پیش نمی‌آید. یک روز مانده به حرکت، خانوادهٔ عمو هم همراهمان شدند و ریحانه وقتی می‌دید مردها با یک تی شرت زده‌اند به طریق و ما زیر ظل آفتاب چادر پوشیده‌ایم، وقتی می‌دید در شلوغی‌ها مردها هر جا که دلشان می‌خواهد، حتی روی تکه مقوا می‌خوابند و ما زن‌ها باید به دنبال موبکی امن باشیم، وقتی مردها خیلی راحت وضو می‌گرفتند و ما معطل درآوردن ساق و روسری و چادر می‌شدیم زیر گوشم می‌خواند: «ما دخترها خیلی بدبختیم.» من به ریحانه حق می‌دادم، اما مثل او فکر نمی‌کردم.

ریحانه که سکوت‌م را دید گفت: «چی شد؟ فکر کنم خودت هم متوجه شدی که ما دخترها...»

دستم را بالا آوردم تا ادامه ندهد. نفس عمیقی کشیدم و جواب دادم: «می‌دونی که کاروان اسرا پای پیاده از شام رفتند به کربلا، می‌دونی که بیشتر افراد اون کاروان زن بودند. پس مثل ما و حتماً خیلی سفت و سخت تر از ما رعایت چیزهایی رو می‌کردن که تو اسمشون رو می‌ذاری بدبختی. ما که تا اینجا سختی چندانی نکشیدیم، اما اگر سختی بوده، با گفتن این حرف‌ها خرابش

نکن. دیروز یه دل سیر رفتیم حرم و زیارت کردیم. الان دوباره بریم توی شلوغی که چی بشه؟ اگر خدایی نکرده حین عبور از درهای ورودی حرم ازدحام زیاد بشه و بخوریم به نامحرم فکر می‌کنی خدا راضیه؟»

ریحانه شانه بالا انداخت و من ادامه دادم: «زیارت به این نیست که آدم بچسبه به ضریح. ما از لحظه‌ای که حرکت کردیم سمت مرز زائر بودیم. اصلاً زیارت مستحبه و حفظ حریم و حجاب و... واجب. نمی‌شه که واجب رو ول کنیم بچسبیم به مستحب. بد می‌گم؟»

ریحانه خیره به زمین، انگشتانش را به بازی گرفت. نمی‌خواستم به اصرار فکر او را عوض کنم، اما یقین داشتم پیاده‌روی اربعین تنها سفری است که مسیر در آن مقصد و هدف است، نه رسیدن.

ریحانه که نشست روی تخت، دلم گرفت. ما دو اتاق گرفته بودیم. یکی برای خانواده عمو و یکی برای خانواده ما. حالا مادرها در اتاق بغل بودند و ما اینجا، تا حرف‌های دخترانه بزنیم، اما ریحانه فرو رفته بود در خودش. دوست نداشتم از من، یا از هرچه در سرش می‌گذشت دلگیر باشد. پس از توی کوله‌ام زیارت اربعین را بیرون کشیدم و رفتم سمتش: «دلت می‌خواد الان حرم باشی؟»

لبخند کم‌رنگی زد و گفت: «محاله!»

دستم را به سمتش دراز کردم: «پا شو بریم، مامانم امروز می‌گفت از روی

پشت بوم هتل، گنبد پیداست. بیا بریم اونجا زیارت اربعین بخونیم.»
چشم‌های ریحانه برق زد، پرواز کرد به سمت در اتاق. چادرم را پوشیدم، باید
از مادرها اجازه بگیریم، باید این سفر را با خاطره‌ی یک گنبد طلایی تمام کنیم،
سفری که هر لحظه‌اش طلایی بود، درجه‌یک!
■ سعی کنیم از تمام ظرفیت‌های این سفر بهره ببریم به جای آنکه با فکر کردن
به محدودیت‌ها این فرصت بی نظیر را از دست بدهیم.





لا یوم کیومک یا ابا عبد الله

هیچ روز و سرنوشتی مانند روز و سرنوشت تو نیست ای ابا عبدالله



مرکز فرهنگی تبلیغی آینده سازان